

بسم الله الرحمن الرحيم/هست کلید در گنج حکیم

*** آشنایی با چند اصطلاح ***

*** قافیه:**

امشب به قصه ی دل من گوش می کنی
فردا مرا چو قصه فراموش می کنی
سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند
همدم گل نمی شود یاد سمن نمی کند

*** ردیف:**

حسن تو همیشه در فزون باد
رویت همه ساله لاله گون باد
تار زلفت را جدا مشاطه گر از شانه کرد
دست آن مشاطه را باید جدا از شانه کرد

*** مردّف: شعری که.....دارد.**

اگر کلمات پایانی مصراع ها در لفظ یکسان ولی در معنی مختلف باشند قافیه اند و جناس تام را به وجود می آورند .

پی ترویج دین و دانش و داد
همی خواهم کنون داد سخن داد

به راه اندر، شتاب تو چنان باد
که گردت را نیابد در جهان باد

*** مصرع: بیتی که هر دو مصرع آن قافیه داشته باشد.**

درون دلت شهر بند است راز
نگر تا نبیند در شهر باز

سراسر همه دشت بریان شدند
بر آن چهر خندانش گریان شدند «هم مصرع وهم مردّف»

*** حرف روی: آخرین حرف اصلی کلمه قافیه را "حرف روی" می گویند**

عاشق بی دل کجا با خلق عالم کار دارد
بگذرد از هر دو عالم که عشق یار دارد

پسوند ها ، ضمایر و شناسه ها که به قافیه می چسبند حرف روی به حساب نمی آیند .

صلابت ذره ای از همتش بود
شجاعت در کمند هیبتش بود

من زخم های کهنه دارم بی شکیبم
من گرچه این جا آشیان دارم غریبم

*** مطلع: اصطلاحاً اولین بیت غزل و قصیده را گویند .**

.....

*** مقطع: اصطلاحاً آخرین بیت غزل یا قصیده را گویند .**

.....

***ذوقافیتین:** بیتی که هر مصراع آن دو قافیه داشته باشد .

گزید از غنیمت <u>طرایف بسی</u>	کز آن سان نبیند <u>طرایف کسی</u>
آتش است این بانگ نای و <u>نیست باد</u>	هر که این آتش ندارد <u>نیست باد</u>
گفت: ای موسی <u>دهانم دوختی</u>	وز <u>پشیمانی</u> تو <u>جانم سوختی</u>

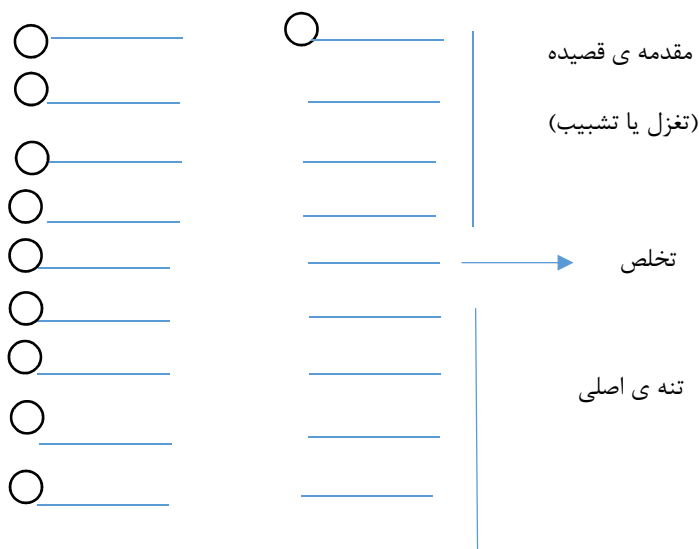
***تخلص:**

۱- نام مستعار شاعر در شعر که معمولا در بیت مقطع می آید

در سخن <u>مخفی</u> شدم مانند بو در برگ گل	هر که خواهد دیدنم گو در سخن بیند مرا
نه سایه دارم و نه بر ، بیفکنندم و سزاست	اگر نه بردرخت تر کسی تبر نمی زند
راز نهان دار و <u>خمش</u> ، ور خمشی تلخ بود	آن چه جگر سوزه بود باز جگر سازه شود

۲- رابط میان مقدمه با تنه ی اصلی قصیده است.

فرق غزل با تغزل:



مرورگر کوچک

موفق باشید . توماج

* آشنایی با قالب های شعر فارسی :

شکلی که قافیه به شعر می بخشد قالب نام دارد . تفاوت قالب ها در چگونگی تفاوت قافیه ها می باشد .
مثنوی: آزاد ترین نوع شعر فارسی . شعری است با بیت های مصرع که هر بیت قافیه ی مستقل دارد . حداقل ۲ بیت و حداکثر مشخصی ندارد . مناسب ترین قالب برای داستان ها و مطالب طولانی .

* درون مایه ی مثنوی های زبان فارسی :

۱- حماسی و تاریخی : شاهنامه ی فردوسی

۲- اخلاقی و تعلیمی : بوستان سعدی

۳- عاشقانه و بزمی : خسرو شیرین نظامی ، ویس و رامین فخر الدین اسعد گرگانی

۴ - عارفانه : مثنوی مولوی، حدیقه الحقیقه، منطق الطیر عطار نیشابوری

* قطعه: حداقل ۲ بیت و حداکثر مشخصی ندارد "غزل یا قصیده ی بدون مطلع"

درون مایه قطعه معمولا مطالب اخلاقی، اجتماعی، تعلیمی، مدح، هجو، حکایت و شکایت است. نکته: قطعه وحدت موضوع دارد ، یعنی از آغاز تا پایان درباره ی موضوع خاص است. مثال : "مست و هوشیار" و "قلب مادر" (پیش دانشگاهی)
قصیده : مصرع اول با مصرع های زوج هم قافیه باشد . تعداد ابیات حد اقل ۱۵ بیت و حد اکثر مشخصی ندارد .

* اجزای تشکیل دهنده ی قصیده :

۱- تغزل یا تشبیب : مقدمه ی قصیده با مضامینی چون عشق یا توصیف طبیعت

۲- تخلص : رابط تغزل و تنه ی اصلی قصیده

۳- تنه ی اصلی : مقصود اصلی شاعر است با محتوایی چون مدح ، ستایش ، هجو ، رثا ، پند و اندرز، عرفان و حکمت و...

نکته : قصیده و غزل در تعداد ابیات و درون مایه با هم تفاوت دارند.

درون مایه قصیده : بیشتر وصف طبیعت ، مسائل اخلاقی و اجتماعی و سیاسی است

* غزل : از لحاظ شکل قافیه همانند قصیده ، مصرع اول با مصرع های زوج هم قافیه اند ابیات ۵ تا ۱۴/۱۳

مهم ترین قالب شعری در ادبیات غنایی . درون مایه آن : عاشقانه یا عارفانه - به طور کلی بیانگر احساسات درونی شاعر
غزل های سعدی ، حافظ و مولوی از شاهکار های شعر فارسی است . غزل در آغاز عاشقانه بود و با ظهور سنایی (ق ۶) برای بیان نکات عرفانی نیز به کار گرفته شد

* رباعی و دو بیتی : مصرع های اول ، دوم و چهارم هم قافیه هستند . بهترین قالب برای ثبت لحظات کوتاه شاعرانه .

تفاوت رباعی و دو بیتی در وزن است . درون مایه : عارفانه ، عاشقانه یا فلسفی . نحوه ی تشخیص : کلمه ی اول مصرع را بخش می کنیم .

اگر صدای بخش اول را در یک حرف نمایش بدهیم دو بیتی و اگر در دو حرف نمایش بدهیم رباعی است .

آرایه های ادبی

مثال:

قالب ()

قالب ()

قالب ()

قالب ()

***ترجیع بند:** غزل هایی است هم وزن با قافیه های متفاوت که بیت یکسان مصرعی آن ها را به هم می پیوندد.

به هر غزل ، یک خانه و به بیت تکراری ترجیع میگویند .ترجیع بند ، خاص شعر فارسی است . درون مایه : مدح ، عشق ، و عرفان

نمونه:ترجیع بند:اقلیم عشق ← سید احمد هاتف اصفهانی(سال سوم) ق ۱۲

***ترکیب بند:** شعری است چندبخشی که هر بخش آن از نظر قافیه و درون مایه همانند قصیده یا غزل است این بخش ها را بیت مصرع متفاوت و نامکرری به هم می پیوندد.

نمونه: ترکیب بند:افلاک حریم بارگاہت ← جمال الدین عبد الرزاق اصفهانی (سال سوم) ق ۶

***چهار پاره (دو بیتی نو):** مجموعه ی چند دو بیتی به هم پیوسته است که معمولا مصراع های دوم (زوج) آنها هم قافیه است این قالب شعری در روزگار معاصر پدید آمده است.

مثال:در امواج سند ← دکتر مهدی حمیدی سال اول ، نمونه ای دیگر :

آرایه های ادبی

:

بلم آرام چون قویی سبکبار به نرمی به سر کارون همی رفت

به نخلستان ساحل ، قرص خورشید ز دامن افق بیرون همی رفت

... ..

شفق بازیکنان در جنبش باد شکوه دیگر و رازی دگر داشت

به دشت پر شقایق باد سرمست تو پنداری که پاورچین گذر داشت

... ..

جوان پاروزنان بر سینه ی موج بلم می راند و جانش در بلم بود

صدا سرداده مسکین در ره باد گرفتار دل و بیمار غم بود

... ..

«دو زلفونت بود تار ربابم چه می خواهی از این حال خرابم

تو که با ما سر یاری نداری چرا هر نیمه شو آیی به خوابم؟»

... ..

صدا چون بوی گل در جنبش باد به آرامی به هر سو پخش می گشت

جوان می خواند و سرشار از غمی گرم پی دستی نوازش بخش می گشت...

... ..

نسیمی این پیام آورد و بگذشت «چه خوش بی مهربونی از دو سر بی»

جوان نالید و زیر لب افسوس که «یکسره مهربونی، درد سر بی» «فریدون تولّی»

***مسمط:** شعری است که از رشته های گوناگون به دست می آید . قافیه ی رشته ها متفاوت است و در هر رشته ، تمام مصراع ها به جز مصراع

آخرهم قافیه است . مصراع آخر هر رشته را «بند» گویند . این مصراع که در تمام رشته ها هم قافیه است . حلقه ارتباط تمام رشته هاست .

مبتکر آن : منوچهر دامغانی (ق ۵) مثال : شعر «گویی بط سفید منوچهری دامغانی «پیش دانشگاهی»

***شعر نیمایی :** شعری است با مصراع های کوتاه و بلند که آوردن قافیه در آن ها الزامی نیست . درون مایه شعر نیمایی احساسات و تجربه های

فردی ، عشق ، سیاست و.... است . بنیانگذار شعر نیمایی :

نیمایوشیخ . مهدی اخوان ثالث ، فروغ فرخزاد ، سهراب سپهری و...از برگزیدگان شعر نیمایی اند . بارز ترین تفاوت شعر نیمایی و سنتی طول

مصراع ها و قافیه .

*انواع شعر معاصر پس از نیما :

۱- شعر نیمایی یا آزاد : مصراع ها، کوتاه و بلند - وزن دارد- قافیه و ردیف جای مشخصی ندارد : نیما ، اخوان ثالث ، سهراب سپهری

۲- شعر سپید : آهنگ دارد ولی وزن عروضی ندارد و جای قافیه در آن مشخص نیست : موسوی گرمارودی

۳- شعر موج نو : نه وزن ، نه قافیه و نه آهنگ دارد . فرق آن با نثر در آن است که در موج نو تخیل وجود دارد : احمد رضا احمدی

آرایه های ادبی

:

مهم: در آمدی بر ادبیات دوران جدید (شعر) ← ص ۱۲۳ سال دوم

قالب	وزن	قافیه	آهنگ	تخیل	
شعر آزاد:	+	+	+	+	←
شعر سپید:	-	+	+	+	←
موج نو:	-	-	-	+	←

مرورگر کوچک:.....
.....
.....
.....
.....
.....

موفق باشید: «توماج»

واج آرایه: (نغمه ی حروف) رقص صامت یا مصوت

براو راست خم کرد و چپ کرد راست	خروش از خم چرخ چاچی بخاست
رسم عاشق کشی و شیوه ی شهرآشوبی	جامه ای بود که بر قامت او دوخته بود
خیال خال تو با خود به خاک خواهیم برد	که تا زخال تو خاکم شود عبیرآمیز
نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس	ملامت علما هم ز علم بی عمل است
خلق چو مرغابیان ، زاده ز دریای	کی کند این جا مقام مرغ کز آن بحرخاست
گر دلی داری دل از رندان بی دل بر مگیر	ور سری داری سر از مستان بی خود بر متاب
زمین زلزله بر خود چنان نمی لرزد	که من ز جلوه ی آن شهسوار می لرزم
آن ابر درربار ز دریا که برآید	پرکرده ز در و درم و دانه دهان را
نرگس مست نوازشگر مردم دارش	خون عاشق به قدح گر بخورد نوشش باد

سجع (تسجیع) قافیه نثر: «.....»

نکته (۱).....

مثال:

نکته (۲).....

مثال:

نکته (۳).....

مثال: الهی اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است از دوستان. / شما را باغ باید و ما را چون لاله داغ. / یکی را لاله و ورد سزاوار است و دیگری را ناله و درد. / نصیحت پادشاهان کردن کسی را مسلم بود که بیم سر ندارد یا امید زر.

*انواع سجع:

۱- سجع متوازی: هم در وزن و هم در واج پایانی مشترکند. مثال: هنر چشمه ی زاینده است و دولت پاینده.

نمونه:

۲- سجع متوازن: فقط در وزن با هم مشترکند. مثال: شخصی است نقاد و بحری است مواج.

نمونه:

۳- سجع مطرف: فقط در واج پایانی مشترکند. مثال: آن که بر دینار دسترس ندارد، در همه دنیا کس ندارد.

نمونه:

*تمرین: سجع و نوع آن؟

- ۱) هرکس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال.
- ۲) طالب علم عزیز است و طالب مال ذلیل.
- ۳) خبری که دانی دلی بیازارد تو خاموش تا دیگری بیارد.
- ۴) گاه از دیدن خط مکتوب منتعش و گاه از ندیدن روی مطلوب مشتعل.
- ۵) محبت را غایت نیست از بهر آن که محبوب را نهایت نیست.
- ۶) به حکم ضرورت سخن گفتیم و تفرج کنان بیرون رفتیم.

*در عبارت زیر واژه های کدام گزینه طرفین سجع نیستند؟ «ریاضی ۹۵»

« در همان بحبوحه ی بخور بخور که منظره ی فنا و زوال غاز خدایبامرز، مرا به یاد بی ثباتی فلک بوقلمون و شقاوت مردم دون و مکر و فریب جهان پتیاره و وقاحت این مصطفای بدقواره انداخته بود، باز صدای تلفن بلند شد. بیرون جستم و زود برگشتم.»

۱) جستم ، برگشتم ۲) پتیاره ، بدقواره ۳) بوقلمون ، دون ۴) فنا ، خدا

***ترصیع:** اگر کلمات دو مصراع یا دو عبارت در مقابل یکدیگر به صورت سجع متوازی قرار بگیرند آرایه ی «ترصیع» به وجود می آید.

روانش گمان نیایش نداشت	زبانش توان ستایش نداشت
هم خطواتش متقارب به هم	هم حرکاتش متناسب به هم
ما درون را بنگریم و حال را	ما برون را ننگریم و قال را
وی مقرر به تو رسوم کمال	ای منور به تو نجوم جلال
مسخ کن این صورت اجرام را	نسخ کن این آیت ایام را

موازنه: اگر دو کلمه در مقابل یکدیگر به صورت سجع متوازن قرار بگیرند آرایه ی «موازنه» به وجود می آید.

هم عقل دویده در رکابت	هم شرع خزیده در پناهت
جادویی چون نرگس مستت به بیماری که دید؟	هندویی چون زلفک پستت به طرّاری که دید؟
ز گرز تو خورشید گریان شود	ز تیغ تو بهرام گریان شود
گردون چه خواهد از من بیچاره ی ضعیف	گیتی چه خواهد از من درمانده ی گدا «مسعود سعد»
غلام نرگس مست تو ، تاجدارانند	خراب باده ی لعل تو هوشیارانند

مرورگر کوچک:

..... پیروز باشید. «توماج»

جناس تام: املائی و تلفظ یکسان ولی در معنی مختلف

اشک روان اگر چه به پایش نشانده ایم	باشد روان به پای وی اکنون روان ما
شکر هرگز نگیرد جای شیرین	بچربد بر شکر حلوائ شیرین
زان لب تنگ شکر بار سخن خواهیم گفت	همه ی شهر پر از تنگ شکر خواهیم کرد

***جناس**

جناس ناقص: جناس ناقص حرکتی : گل ، گل / مهر ، مهر / پر ، پر / مرد ، مرد / انعام ، انعام / استاد ، استاد

جناس ناقص اختلافی : درست ، درشت / جفا ، شفا ، وفا ، صفا / علل ، خلل / دینار ، دیدار
 جناس ناقص افزایشی : مال ، کمال / جان ، جهان / دارا ، مدارا / گران ، نگران / زمین ، زمینه

نکته ۱: جناس بین دو حرف به وجود نمی آید اما بین حرف و اسم و صفت و امکان دارد .
 مثال:

نکته ۲: ضمیر متصل نادیده گرفته شود و اصل واژه ی اسم یا صفت با واژه ای دیگر مقایسه شود .
 مثال:

نکته ۳: وند های تصریفی: نشانه های جمع و (ی) نکره که در ساخت واژه تاثیر ندارند در ایجاد جناس هم نقش ندارند و در مقایسه ی واژه برای یافتن جناس ، آن وند ها را نباید در نظر بگیریم.
 مثال:

کدام نمی تواند جناس باشد ؟

- | | | | | |
|----|-----|-----|-----|-----|
| ۱- | ۶- | ۱۱- | ۱۶- | ۲۱- |
| ۲- | ۷- | ۱۲- | ۱۷- | ۲۲- |
| ۳- | ۸- | ۱۳- | ۱۸- | ۲۳- |
| ۴- | ۹- | ۱۴- | ۱۹- | ۲۴- |
| ۵- | ۱۰- | ۱۵- | ۲۰- | ۲۵- |

موفق باشید : محبوب توماچ پور

درست بود اشتباه کردم

تمرین :

کرد جهان باز دگرگون نهاد	باد خزان روی به بستان نهاد
که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی	نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی
روان شود ز تن بدسگال ، هوش و روان	چو تیر های تو از شست تو روان گردد
ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد	زیر بارند درختان که تعلق دارند
تا به برج خود رسد این باز، باز	مرغ جانم می کند پرواز باز
دلبرت صد بار آمد بار ده	چند باشی در حجاب خود نهان
صد آتش دگر اندر نهاد می آید	غم تو در دلم آتش نهاد از لعلت
از نسیم گلشن وصلش روان پرورده اند	اهل دل گر جان بر آن سرو روان افشاندند
صائب ، این لب تشنگی ما را از آب دیگر است	کوثر و زمزم عجب آب رخ خود می برند
عاشقانه به سر دار فنا خواهیم رفت	چون سر دار فنا ، دار بقا می بخشند
قال و مقال عالمی می کشم از برای تو	من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان
ولی اجل به ره عمر رهزن امل است	دلم امید فراوان به وصل روی تو داشت
سپه تاخت بر روزگارش اجل	شنیدم که در مصر میری اجل
باز بر هم منه ار تیر و سنان می آید	چشم رغبت که به دیدار کسی کردی باز
مترصد که پیامم ز بر او چه رسد	از برم رفت و من بی دل و دین بر سر راه
گفت :ار نظری داری ما را به از این بینی	روزی به زنخدانت گفتم :به سیمینی
هر زمان پسته ی تنگت شکرآویز تر است	ای که از تنگ شکر شور بر آورد لبت
ای بسا چین که در آن طره ی مشکین دارد	نافه ی مشک ز چین خیزد و آن ترک ختا
مطرب عشاق گو بنواز راهی از حجاز	حاجیان چون روی در راه حجاز آورده اند
ما را ز جام باده ی گلگون خراب کن	زان پیش تر که عالم فانی شود خراب
به مرده نپردازد از حرص خویش	غم خویش در زندگی خور که خویش
رخ شطرنج نبرد آن چه رخ زیبا برد	مهر خوبان ، دل و دین از همه بی پروا برد
بسان غرقه ی افتاده در رود	به بزم اندر نشسته با می و رود
در روی زمین دگر نباشد	چون روی تو دل فریب و دل بند
که کید و سحر به ضحاک و سامری آموخت	غلام آن لب ضحاک و چشم فتانم
تو را چه شد که همه قلب دوستان شکنی	مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند

گور بود بهره ی بهرام گور	گر به فلک برشود از زر و زور
پری را خاصیت آن است که از مردم نپنهان باشد	پری رویا ، چرا پنهان شوی از مردم چشمم
مشتری باشد غلام حلقه در گوش شما	حلقه ی گوش شما را تا بود مه ، مشتری
بر نبندد گر بترسد از خطر بازارگان	از خطر خیزد خطر ، زیرا که سود ده چهل
چشم انعام مدارید ز انعامی چند	ای گدایان خرابات، خدا یار شماسست
که گر می کنی ، می کنی بیخ خویش	مکن تا توانی دل خلق ، ریش
ما که باشیم که اندیشه ی ما نیز کنند	سعدیا ، گرنکنند یاد تو آن ماه مرنج
به آب دیده و خون جگر طهارت کرد	خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد
که به تعلیم من استاد ، استاد	بس مرا منت از استاد بود
در پس پرده شناسند که نا محرم نیست	عارفان گوش که به بر پرده ی ساز اندازند
نه چنین صورت و معنی که تو داری، دارند	پیش رویت دگران صورت بر دیوارند
تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است	بر دوخته ام دیده چو باز از همه عالم
کاین زمان گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست	بازمانی دیگر انداز ای که پندم می دهی
هم تواند کرمش داد من مسکین داد	و آن که گیسوی تو را رسم تطاول آموخت
بر سرم سایه ی آن سرو سهی بالا بود	می شکفتم ز طرب زان که چو گل بر لب جوی
مستی آهو برش آهو شده	نرگس افسونگرش آهو شده
عطار به یک جو نخرد نافه ی چین را	گر چین سر زلف تو مشاطه گشاید
تنگ شکر در دهن تنگ داشت	گرچه سر عربده و جنگ داشت
جمله منم تو شده گشته من از من بری	بر در خانه منم ای مه و ای مشتری
رفتی و مرا در غم خود زار ، بهشتی	چون فتنه شدم بر رخت ، ای حور بهشتی
داغ جفا به سینه ام ، طوق وفا به گردنم	قمری باغ او منم تا بشناسیم ببین
بگیر چنگ به چنگ اندر و غزل بسرای	ایا غزال سرای و غزل سرای بدیع
دست آن مشاطه را باید جدا از شانه کرد	تار زلفت را جدا مشاطه گر از شانه کرد
امشب ای دوست چه تدبیر که بگذشت ز دوش	دوش سیلاب غمم تا به سر زانو بود
وین چه مرا در سر است عمر در این سر شود	آن چه مرا آرزوست دیر میسر شود
خود در مقابل مه رویش کم از هلال	با تار زلف او شب تار است هم چو روز
مارا به در نمی رود از سر ، هوای یار	گفتی هوای باغ در ایام گل خوش است

*** ملّع:**

الا یا ایها السّاقی ادرکاسا و ناولیها

روضه ماء نهرها سلسال

آن پر از لاله های رنگارنگ

*** اشتقاق:** کلماتی از یک ریشه اند .

گر تیغ بر کشد که محبّان همی زخم

لب میالای به شعری که نداری شوری

دلا، ز رنج حسودان مرنج و واثق باش

گفتم بینمش مگرم درد اشتیاق

ز جام عشق او مستم ، دگر پندم مده ناصح

اول کسی که لاف محبت زند منم

شاعری قدر تو داند که شعوری دارد

که بد به خاطر امیدوارما نرسد

ساکن شود بدیدم و مشتاق تر شدم

نصیحت گوش کردن را دل هشیار می خواهد

*** تکرار:** «رِقص واژه» به گونه ای که بتواند بر موسیقی درونی بیفزاید و تاثیر سخن را بیش تر سازد .

هم نظری ، هم خبری ، هم قمران را قمری

ای جان جان جان جان ، ما نامدیم از بهر نان

هم شکراندرشکراندرشکر اندر شکری

برجه، گدارویی مکن در بزم سلطان ، ساقیا

*** قلب (عکس):**

فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی – مجسمه آزادی و آزادی مجسمه – نازیبایی های زندگی و زندگی های نازیبا

چنین است رسم سرای درشت / گهی پشت زین و گهی زین به پشت :قلب/کنایه/طباق

تصدیر: اگر واژه ای در آغاز و پایان بیتی تکرار شود آن را «تصدیر» می گویند

آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست

عالمی دیگر نباید ساخت واز نو آدمی

عصا بر گرفتن نه معجز بود

همی اژدها کرد باید عصا

عبهر چشمش گرفته سرخی لاله

لاله ی رویش گرفته زردی عبهر «مسعود سعد» (عبهر: گل نرگس)

مرورگر کوچک:.....

.....

.....

.....موفق باشید.«توماج»

آرایه های معنوی

*مراعات النظیر: «تناسب»

کرده گلو پر ز باد ، فمری سنجاب پوش	کبک فروریخته ، مشک به سوراخ گوش
آب اجل که هست گلوگیر خاص وعام	بر حلق و بردهان شما نیز بگذرد
چون تیر زند چشمت ، سیاره هدف گردد	بسترم / صدف خالی یک تنهایی است / و تو چون مروارید / گردن آویز کسان دگری .
مرغ دل باز هوادار کمان ابرویی است	چون تیغ کشد مهرت ، گردون سپر اندازد
عقل به شرع تو ز دریای خون	ای کبوتر ، نگران باش که شاهین آمد
چو خامه درره فرمان او سر طاعت	کشتی جان برد به ساحل درون
گل عذاری ز گلستان جهان ما را بس	نهاده ایم مگر او به تیغ بردارد
زطوفان می کند رقص روانی بادبان من	زین چمن سایه ی آن سرو روان ما را بس
	عنان کشتی خود تا به دریای خطر دادم

*تضاد (طباق):

لعل جان بخش تو خود دل های مسکینان به لطف	جمع می دارد ولی زلفت مشوش می کند
جایی رسید ناله که از آسمان گذشت	با او به هیچ جا نرسید این فغان ما
نعمت منعم چراست دریا دریا	محنت مفلس چراست کشتی کشتی (جمع محنت:)
هنر خوار شد، جادویی ارجمند	نهان راستی، آشکارا گزند (چند تضاد:.....)
دست و تیغش آب و آتش ، حلم و خشمش خیر و شر	صلح و جنگش رنج و راحت ، مهر و کینش حل و عقد (چند تضاد :.....)
اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم	جواب تلخ می زبید لب لعل شکرخارا
ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست	احباب حاضرند به اعدا چه حاجت است
گردون مرا ز محنت هستی رها نخواست	مرگم رسیده بود و لیکن خدا نخواست
شور فرهادم به پرسش سر به زیر افکنده بود	ای لب شیرین جواب تلخ سربالا چرا؟ «چند تضاد؟.....»
شیرین ننماید به دهانش شکر وصل	آن را که فلک زهر جدایی بچشانند
بهشت نسیه دارد مشتری بسیار چون زاهد	به نقد امروز در دامان آن سرو روان پیچم
سبزه ی خوابیده را بیدار سازد آب و من	چون شوم مست از شراب ناب، خوابم می برد
به روز افغانی و شب یاری داشت	به یمن عشق خوش روز و شبی داشت
با شکوه کوه فضل ابر گریان بر جبال	با وجود جود دستت برق خندان بر سحاب

***تناقض (متناقض نما / پارادوکس): دو واژه ی متضاد با هم جمع شوند:**

به عبارت دیگر: تصویری که دو روی ترکیب آن به لحاظ مفهوم یکدیگر را نقض کند.

*جیبم پراز خالی است، / بر بساطی که بساطی نیست، / گوش کن با لب خاموش سخن می گویم، / از تهی سرشار، جویبار لحظه ها جاری است

بی قیمتی ما ز گرنامیگی ماست	کاین چرخ فرومایه ندارد ثمن ما
دعوی هستی در این میدان دلیل نیستی است	هر که فانی می شود موجود می دانیم ما
گر ستاند ز صبا گرد رهت را نرگس	ای بسا نوردهد دیده ی نابینا را
ره رستگاری در افکنندگی است	که خورشید جمع از پراکندگی است
هرگز وجود حاضر غایب شنیده ای	که من در میان جمع و دلم جای دیگر است
در ره عشق مسلمان نتوان گفت او را	که به کفر سر زلفت نبود ایمانش
قدردانی در بساط امتیاز دهر نیست	ورنه من در مکتب بی دانشی علامه ام
حلقه ی دام نجات است خم طره ی موی	وای بر حالت مرغی که در این دام بود
من نشاطی را نمی جویم به جز اندوه عشق	من بهشتی را نمی خواهم به غیر از کوی دوست

نکته: بچه ها، کلمات «جمع/جموع/جمعیت»: آسودگی خاطر است که در آرایه ی «پارادوکس» زیاد استفاده می شود.

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من	کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
دولت فقر خدا یا به من ارزانی دار	کاین کرامت، سبب حشمت و تمکین من است
فلک در خاک می غلتید از شرم سرافرازی	اگر می دید معراج ز پا افتادن ما را
صاحب آوازه در اقلیم گمنامی منم	نام خود را از زبان هیچ کس نشنیده ام
ز هر نیشی مرا سرچشمه ی نوشی است در طالع	نه از عجز است گر من تن به زخم نیشتر دارم
حلاوت سخن تلخ را ز عاشق پرس	ز ماهیان بطلب طعم آب دریا را
گر پریشان شد دل از زلفش «نسیمی» دور نیست	زان که در هر یک پریشانیش صد جمعیت است
ساز مستی غیر آهنگ عدم چیزی نداشت	هر نوایی را که من دیدم خموشی می سرود
خنجر تیز تو هامون را کند دریای خون	آتش قهر تو از دریا بر انگیزد غبار
شیرازه ی جمعیت مستان خط جان است	آزاد بود هر که در این حلقه ی دام است
الا ای قادر قاهر، ز تن پنهان به دل ظاهر	زهی پیدای پنهانم، تو را خانه کجا باشد؟
هر که مست است در این میکده هشیارتر است	هر که از بی خبران است خبردارتر است
لاله و گل زخمی خمیازه اند	عیش این گلشن خماری بیش نیست

تمرین منزل:

زلف آشفته ی او موجب جمعیت ماست
کی شود این روان من ساکن
نماز در خم آن ابروان محرابی
چیست این سقف بلند ساده ی بسیار نقش
از آن زمان که زمین بوس آستان توام
آتش سردی که بگدازد درون سنگ را
همه اسباب پریشانی ما جمع آمد
برگ من بی برگی است و بار، بار خاطر است
سزد گر اشک لرزان و نگاه آرزو گویند
من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست
ما هیچ متاعان خجل از قدر رواجیم
با سر زلف تو مجموع ، پریشانی دل
هر کس که تو را به دوستی تکیه بر اوست
این مقرر شد که هرگز نیست راحت در جهان
یادباد آن که سر کوی توام منزل بود
ای همه انصاف جویان بنده ی بیداد تو
در این محنت سرا ، آینه ی اشک یتیمانم
بی عمر زنده ام من و این بس عجب مدار
دیده ی بخت مقبلان نشود
خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای
گدای میکده ام لیک وقت مستی بین
گنج در آستین و کیسه تهی
فریاد سعدی در جهان افکندی، ای آرام جان
حاصل ذوق و هنر خون جگر بود مرا
شرر در سنگ می رقصد، می اندر تاک می جوشد
چون شرر انجام ما در نقطه ی آغاز بود

چون چنین است پس آشفته ترش باید کرد
این چنین ساکن روان که منم
کسی کند که به خون جگر طهارت کرد
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست
سر ملوک جهان جمله بر زمین من است
هر که را بوده است آه سرد، می داند که چیست
تا ز مجموعه ی آن زلف پریشان شده ایم
باد یارب روزی برق بلا، برگ و برم
به جانان با زبان بی زبانی حال ما را
کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم
در کشور ما رونق بازار کساد است
کو مجالی که یکایک همه تقریر کنم
چون در نگری دشمن جان تو ، هم اوست
راحتی گر هست در ترک امید راحت است
دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود
زاد جان راد مردان ، حسن مادر زاد تو
که دربی دست و پایی هم مرا باید دوید این جا
روز فراق را که نهد در حساب عمر؟
جز بدان خاک آستان ، روشن
دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی
که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم
جام گیتی نما و خاک رهیم
چندش به فریاد آوری ، باری به فریادش برس
این هم از بی هنری های هنر بود مرا
تخیر رشته ساز است و خاموشی صدا دارد
دیگر از آغاز و از انجام کار ما مپرس

*** حس آمیزی: ترکیب دو حس یا ویژگی های دو حس با هم: «بر لب من دوش بوسید یار / ورنه چرا با مزه گفتار می؟»**

آوای لطیف / نجوای نمناک / با مزه نوشتن / جیغ بنفش / ناله ی سوزنده / دشنام تلخ / شکر خنده
روشنی را بچشمیم : بین چه می گویم : حرفهایم مثل یک تکه چمن روشن بود:

- سخن که نیست در او استعاره ، نیست ملاحظت
- خدا ی را به می ام شست و شوی خرقة کنید
- با باد بوده همره بوی تو در سحرگه
- تیرگی می آید / دشت می گیرد آرام / قصه رنگی روز / می رود رو به تمام
- به ترانه های شیرین ، به بهانه های رنگین
- خداوند لباس هراس و گرسنگی را به آنها چشانید
- استفاده از کلمات غیر مرسوم ، چشمه ای از خوشمزگی های رنگارنگ او بود
- از این شعر تر شیرین ز شاهنشه عجب دارم
- دل چاشنی گرفت از آن خنده های شور
- من آن رنگین نوا مرغم که در هر گلشنی باشم
- از لطافت نتوان دید ز بر رفتن جان
- دلدار گفت لوح دل از نقش من بشوی
- گر به سبک مدعی رنگین نمی گویم سخن
- ز حرف سرد دل ما چون غنچه بگشاید
- که خبر برد به یار از من مبتلای غمگین
- رخ متاب از من که عاشق را زبانی دیگر است
- چراغ ما به نسیم سحر شود روشن
- که لبش بریخت خونم به بهانه های رنگین؟
- شب تاریک فروزنده سحرها دارد
- تا چون غبار کوی او، در کوی جان منزل کنم
- سزای توست چون گل گریه ی تلخ پشیمانی
- لب ببستم ز سخن ای گل خندان که مباد
- نمک ندارد شعری که استعاره ندارد
- که من نمی شنوم بوی خیر از این اوضاع
- گل ها شنیده بویت خود را به باد داده
- بکشید سوی خانه مه خوب خوش لقا را
- استفاده از کلمات غیر مرسوم ، چشمه ای از خوشمزگی های رنگارنگ او بود
- از این شعر تر شیرین ز شاهنشه عجب دارم
- دل چاشنی گرفت از آن خنده های شور
- من آن رنگین نوا مرغم که در هر گلشنی باشم
- از لطافت نتوان دید ز بر رفتن جان
- دلدار گفت لوح دل از نقش من بشوی
- گر به سبک مدعی رنگین نمی گویم سخن
- ز حرف سرد دل ما چون غنچه بگشاید
- که خبر برد به یار از من مبتلای غمگین
- رخ متاب از من که عاشق را زبانی دیگر است
- چراغ ما به نسیم سحر شود روشن
- که لبش بریخت خونم به بهانه های رنگین؟
- شب تاریک فروزنده سحرها دارد
- تا چون غبار کوی او، در کوی جان منزل کنم
- سزای توست چون گل گریه ی تلخ پشیمانی
- لب ببستم ز سخن ای گل خندان که مباد

*** تشخیص: «آدم نمایی» نسبت دادن صفات انسانی به غیر انسان: سوسن به چمن زبان درازی می کرد.**

*چو شمع خنده نکردی مگر به روز سیاهم. *ابر می گرید و می خندد از آن گریه ، چمن. مفهوم؟-----

نکته ۱: هر نهاد ای غیر انسانی (به شرط اینکه در معنای حقیقی خود باشد) تشخیص دارد.

- *ای نسیم سحری! هیچ سر آن داری
- * صبا، ای کاش می گفتی بدان آهوی مشکین مو
- * ای گل، چو آمدی ز زمین گو چگونه اند
- کز برای دل من روی به جانان آری؟
- که بعد از رام گردیدن خطاکاری است رم کردن
- آن روی ها که در ته گرد فنا شدند

نکته ۲: هر تشخیصی استعاره است ولی هر استعاره ای تشخیص نیست.

- *کوه جام لاله گیرد ابر لؤلؤ گسترده
- *ابر و باران و من و یار ستاده (= ایستاده) به وداع
- باغ چون مینو نماید راغ چون مینا شود.
- من جدا گریه کنان، ابر جدا، یار جدا

من و ساقی بر او تازیم و بنیادش بر اندازیم

* اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

نکته ۴: استعاره ای که شبهه محذوف آن انسان باشد تشخیص دارد.

چون او بنشست ، عقل از آن جا برخاست
آینه ای ندارم از آن آه می کشم
بنال بلبل بی دل که جای فریاد است
کز قامت خم گشته در آغوش کمانیم

* عشق آمدو بنشست به تخت دل ما
* حسن عروس طبع مرا جلوه آرزوست
* نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل
* چون تیر مدارید ز ما چشم اقامت

نکته ۳: تمام اضافه های استعاری مکنیه هستند. * هر اضافه ای استعاری، استعاره است.

* استعاره مکنیه از نوع تشخیص :

@ زلف سخن / بازوان اندیشه / قلب کویر / سینه دریا / دهن لاله / بازوی دین / دست طبیعت / طره ی پرچین عشق

* استعاره مکنیه از نوع غیر تشخیص :

@ روییدن عشق / کنگره ی عرش / پایه ی افکار / بال نسیم / پرواز احساس / طلوع باده / عقربه ی تاریخ

* استعاره مصرّحه: «مشبه به» به جای «مشبه» قرار بگیرد .

@ بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایبان دارد.

بهشت من! بهار من! گل رعنا ی باغ من

@ به سروقتم نمی آیی خزان گشتم نمی پرسی

فروشد تا برآمد یک گل زرد

@ هزاران نرگس از چرخ جهانگرد

شعله ی جان من بی سر وسامان شده ای

@ ای گل! امروز تو ، هم بزم حریفان شده ای

عاشقم آخر ، گرانی چون کنم !؟

@ ماه من ! گفتمی که جان ده ، می دهم

تا من دلشده را بی سر و بی پا نکند

@ آن سهی سرو روان از سر پا ننشیند

* استعاره مکنیه: «مشبه» ، به جای «مشبه به» ، بنشیند .

عشق آموخت مرا شکل دگر خندیدن

دانش طلوع کرد. گل خندید.

در رهگذار باد نگهبان لاله بود

@ هرکاو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نچید

چهره ی زرد خزان از نفس سرد من است

@ گریه ی ابر بهار از دل پردرد من است

بچه ها، واقعا بارش باران به خاطر دل پر دونه؟ و تازه!! دلیل زرد بودن چهره می نزان را از نفس سرد من می دونه!!! (بهانگلی نیگویی نیست؟.....)

@ جهان، قرآن مصوّراست و آیه ها در آن به جای این که بنشینند، ایستاده اند..... بیا تا جهان را تلاوت کنیم.
* اگر مضاف جزئی از اذام انسانی یا از ویژگی های انسانی باشد استعاره مکنیه از نوع تشخیص است. در غیر این صورت استعاره مکنیه است ولی تشخیص نیست.

* آنهایی که از نوع تشخیص هستند با علامت ✕ و آنهایی که نیستند با علامت = نمایش دهید .

سقف شب	کنگره ی عرش	پیشگاه حقیقت	چشم دل	آبروی فقر	نجوای نخل	رخ اندیشه
زلف سخن	دیده ی عقل	رخ کفر	دست شکوه	دوش ناله	آغوش خوشبختی	پای او هام
پرواز احساس	زبان خامه	پایه ی افکار	روی بخت	عنان قلم	حیثیت مرگ	سینه ی دریا
بام سماوات	شیرازه ی دل	اشک مهتاب	طمع مرگ	بارش وحی	بال خیال	رخسار زمان
فوران تخیل	پای روح	جوشش عشق	گوش طرب	سینه ی صحرا	دامن فرصت	خنده ی شمع

* تمرین:

- @ دست امل ورا به کدامین طرف فکند پای اجل ورا به کدامین مقر سپرد؟
- @ فلک چو دید سرم را اسیر چنبر عشق بیست گردن صبرم به ریسمان فراق
- @ دل من در هوس روی تو ای مونس جان خاک راهی است که در دست نسیم افتاده است « حافظ »
- @ آسمان تعطیل است / بادها بیکارند / ابرها خشک و خسیس . (چند استعاره؟.....چند تشخیص؟.....)
- @ گاه تنهایی / صورتش را به پس پنجره می چسبانید / شوق می آمد / دست در گردن حس می انداخت / فکر بازی می کرد.
(چند تشخیص؟.....) و (چند استعاره؟.....)

@ در منظومه ی زیر چند تشخیص وجود دارد؟ (خارج ۹۴)
«من صدای قدم خواهش را می شنوم و صدای پای قانونی خون را در رگ ، تپش قلب شب آدینه ، شبیه ی پاک حقیقت از دور ، و صدای کفش ایمان در کوچه ی شوق ، و صدای باران روی پلک تر عشق ، روی موسیقی غمناک بلوغ»

(۱) چهار (۲) پنج (۳) شش (۴) هفت

مرورگر کوچک:.....

 موفق باشید. «توماج»

بچه ها ! فکر می کنم برای تسلط بیشتر دانستن انواع « را » لازم است .

انواع «را» ← **(را) نشانه ی مفعولی:** یکی را بفرستیم تا

(را) حرف اضافه: ما را خوردنی آورد.

(را) فک اضافه: ترکیب را جابه جا می کند . به عبارت دیگر (را) اجازه دهد مضاف به بعد از خود منتقل شود (را)

فک اضافه است.

***نکته:** (مر) بر سر را بیاید تابع آن خواهد بود . اگر (را) نشانه ی مفعولی باشد (مر) نیز نشانه ی مفعولی تأکیدی واگر (را) حرف اضافه شود (مر) نیز حرف اضافه ی تأکیدی خواهد بود.

* توجه داشته باشید (را) به همراه فعل لازم نمی تواند نشانه ی مفعولی داشته باشد.

۱- مر مرا افسانه می پنداشتید / تخم طعن و کافری می کاشتید

۲- ای زبان تو بس زیبایی مر مرا

۳- ز عشق آفاق را پردود دیدم / خرد را دیده خواب آلود دیدم

۴- دلم را داغ عشقی بر جبین نه / زبانم را بیانی آتشین ده

۵- در آن روز کز فعل پرسند و قول / اولوالعزم را تن بلرزد ز هول

۶- ما را نظر به قدرت پروردگار اوست

۷- ضعیفان را به دست اندر درم نیست

۸- نیستم این شهر فانی را زبون

- ۹- مرا از احمقی نادان گریز است / که کار احمقان جنگ و ستیز است
- ۱۰- شعله ی آهم ملک را پر بسوخت
- ۱۱- تورا نفس رعنا چو سرکش ستور / دوان می برد تا به سرشیب گور
- ۱۲- حریص را نکند نعمت دو عالم سیر / همیشه آتش سوزنده اشتها دارد
- ۱۳- تن بی سرت را که خواهد گریست ؟
- ۱۴- عاشقان را درغمت دل رفت و درد دل نرفت / خستگان رادر فراق سر شد و سودا بماند
- ۱۵- اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده.
- ۱۶- طمع را نه چندان دهان است باز / که بازش نشیند به یک لقمه آز
- ۱۷- چه باشد گر خورم صد سال تیمار / چو بینم دوست را یک روز دیدار
- ۱۸- مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد / قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد
- ۱۹- مرا زور و فیروزی از داور است / نه از پادشاه و نه از لشکراست
- ۲۰- گرگ را برکند سرآن سرفراز / تا نباشد دو سری و امتیاز
- ۲۱- حسن خلقی ز خدا می طلبم خوی شما را / تا دگر خاطر ما از تو پریشان نشود
- ۲۲- در دل شب دیده ی بیدار من / بیند آن یاری که دل را آرزوست
- ۲۳- تو را تا دهن باشد از حرص باز / نیاید به گوش دل از غیب راز
- ۲۴- مرا نصیب غم آمد ، به شادی همه عالم / چرا که از همه عالم ، محبت تو گزیدم
- ۲۵- مرا بی تو سر آمد زندگانی / که من رفتم ، تو جاویدان بمانی
- ۲۶- قسمت کنیم آن چه که پرتاب می شود / شاخه ی گل قبول تو را ، سنگ رد مرا
- ۲۷- بس رنج کشم طرب نمی دانم چیست / رنجوری را سبب نمی دانم چیست

۲۸- زهرم آید شکرستان بی لب تو

بگرفت مرا دل از جهان بی لب تو

۲۹- جان غافل را سفر در چار دیوار تن است

پای خواب آلوده را منزل کنار دامن است

۳۰- کشور تدبیر را زیروزبر سازد قضا

ورنه در ملک رضا نوشیروان عادل است

موفق باشید: «محبوب توماج پور»

تمرین: در مثال های زیر تشخیص را معین نمایید و اگر به چیز جالبی نیز برخورد کردید مطرح کنید .
 عاقلان نقطه ی پرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند
 خاک بغداد به مرگ خلفا می گرید ورنه این شط روان چیست که در بغداد است
 این ندا ، گوش جان ها را نوازش می داد و نگاه ها ، آرام و پر امید به هم گره می خورد .
 هر چند زمین گیر بود دانه ی امید دست کرم ابر گهبار بلند است
 خورشید خاوری کند از رشک ، جامه چاک گر ماه مهر پرور من در قبا رود
 هر روز بامداد بر این کوهسار تند ابری به سان طور زیارت کند مرا
 ز برگ و بار تعلق نگشته ای دل ، سرد تو قدر سیلی باد خزان چه دانی ؟
 جان ها به بوی وصل تو بر باد داده ایم گر نیست باورت ز نسیم صبا بپرس
 مشکین سرزلفت که صبا رفت و کشیدش بر بوییش اگر مست نگشت از چه رها کرد ؟

.....؟؟.....

ایهام: به کار بردن یک کلمه در ۲ معنی است (ایهام، هنری ترین آرایه ی معنوی است)
 خانه زندان است و تنهایی ضلال هر که چون سعدی گلستانیش نیست
 چو خضرم هر زمان می شد حیات جاودان حاصل که می در ظلمت شب عین آب زندگانی بود
 تا طره ی طرآرت زد دست به طرآری دست همه بر بستی فریاد ز دستانت
 صبح محشر که من از خواب گران برخیزم به جمال تو چو نرگس نگران برخیزم
 دی می شد و گفتم : صِنما ! عهد به جای آر گفتا غلطی خواجه ، در این عهد وفا نیست
 ای چایی سرد داده ما را آتش به سماورت بیفتد
 غمزه و ابروی چون تیر و کمان آفت ماست لیک ترکش نکنم گر همه قربان گردیم
 جان ریخته شد با تو ، آمیخته شد با تو چون بوی تو دارد جان ، جان را هله بنوازم
 غنیمت دان اگر دانی که هر روز ز عمر مانده روزی می شود کم
 در راه تو حافظ چو قلم کرد ز سر پای چون نامه چرا یک دمش از لطف نخوانی

به راستی که نه همبازی تو بودم من
 برو طواف دلی کن که کعبه مخفی است
 به هوای دهننت نقد روان باید باخت
 نه همین می رمد آن نوگل خندان از من
 چشم چپ خویشتن بر آرم
 غیر شربت توفیق ای حکیم دانشمند
 کیست حافظ تا ننوشد باده بی آواز رود
 ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
 ز سوز شوق دلم شد کباب، دور از یار
 تازیان را غم احوال گران باران نیست
 حدیث توبه در این بزمگه مگو حافظ
 به یاد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت
 رنگ دستت نه به حنّاست که خون دل ماست
 به دور گل منشین بی شراب و شاهد و چنگ
 دیدار تو حل مشکلات است
 دلی کز خرمن شادی نشد یک دانه اش حاصل
 شعرش چو آب در همه عالم چنان شده
 لب خندان شیرین منطوقش را
 آشنایی نه غریب است که دل سوز من است
 دل دادمش به مزّه و خجلت همی برم
 به زلف گوی که آیین دلبری بگذار
 مرا که زمزمه‌ی قول دوست در گوش است
 به کام تا نرساند مرا لبش چون نای
 تنم از واسطه‌ی دوری دلبر بگداخت
 زمانه مکتب اطفال گشته، پنداری
 کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار
 چشمم آن دم که زشوق تو نهد سر به لحد
 صحبت حکام ، ظلمت شب پلداست
 مخمور جام عشقم، ساقی بده شرابی
 آرد هوای نای مرا ناله‌های زار
 جز قلب تیره نشد حاصل و هنوز

تو شوخ دیده مگس (=مگس بی شرم) بین که می کند بازی
 که آن خلیل بنا کرد و این خدا خود ساخت
 در بهای سخنت جان جهان باید داد
 می کشد خار در این بادیه دامان از من
 تا روی نبیندت به جز راست
 نسخه ای به قانون نیست در شفای نادانی
 عاشق مسکین چرا چندین تجمل بایدش؟
 ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما
 مدام خون جگر می خورم ز خوان فراق
 پارسایان، مددی تا خوش و آسان بروم
 که ساقیان کمان ابرویت زنند به تیر
 بنای عهد قدیم استوار خواهیم کرد
 خوردن خون دل خلق به دستان تا چند؟
 که همچو روز بقا هفته ای بود معدود
 صبر از تو خلاف ممکنات است
 چنین دردام غم تا کی به بوی دانه بنشیند
 کز پارس میرود به خراسان، سفینه ای
 نشاید گفت جز ضحاک جادو
 چون من از خویش برفتم دل بیگانه بسوخت
 زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست
 به غمزه گوی که قلب ستمگری بشکن
 چه حاجت است به آواز عود و چنگ و رباب
 نصیحت همه عالم به گوش من باد است
 جانم از آتش مهر رخ جانانه بسوخت
 که هر که هست در او شکوه از فلک دارد
 که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش
 تا دم صبح قیامت نگران خواهد شد
 نور زخورشید جوی بوکه بر آید
 پر کن قدح که بی می مجلس ندارد آبی
 جز ناله‌های زار چه آرد هوای نای
 باطل در این خیال که اکسیر می کند

راز سر بسته ی ما بین که به داستان گفتند	هر زمان با دف و نی بر سر بازار دگر
میان گریه می خندم که چون شمع اندر این مجلس	زبان آتشینم هست لیکن در نمی گیرد
پیل فنا که شاه بقا مات حکم اوست	هم بر پیادگان شما هم بگذرد
دل گفت طیب از سر حسرت چو مرا دید	هیئات که رنج تو ز قانون شفا رفت
باد ار وقت سحر می آورد بویت به من	باد وقتش خوش که او وقت مرا خوش می کند

«چون مست می شوید ز شرب مدام دوست مستی بنده هم به دعا آرزو کنید»

ایهام تناسب: تفاوت ایهام با ایهام تناسب: در ایهام هر دو معنی قابل قبول است اما در ایهام تناسب یک معنی قابل قبول است و معنای دیگر با دیگر اجزای جمله تناسب ایجاد می کند.

احرام چه بندیم چو آن قبله نه این جاست	در سعی چه کوشیم که از مروه صفا رفت
چون شبنم اوفتاده بدم پیش آفتاب	مهرم به جان رسید و به عیوق بر شدم
روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد	زان زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما
بسیار دیده ام درختان میوه دار	زین به ندیده ام که بوستان توست
از یار مصلحت نیست آهنگ شکوه کردن	چون دف به حلقه ی ما، دیوار گوش دارد
روی مقصود که شاهان به دعا می طلبند	مظهرش آینه ی طلعت درویشان است
ما هم این هفته برون رفت و به چشم سالی است	حال هجران، تو چه دانی که چه مشکل حالی است
مست است و برد دل ز کف مردم هشیار	ما مست چو چشمان تو هشیار ندیدیم
دل از مهر تو در تاب شد ای ماه، ولی	چه کنم شیوه ی آینه ی غمازم نیست
گر قلب دلم را نهد دوست عیاری	من نقد روان در دمش از دیده شمارم
برفت رونق بازار آفتاب و قمر	ز بس که ره به دکان تو مشتری آموخت
ما صبر دگر بار نگویم که تلخ است	کان میوه که از صبر برآمد شکری بود
فرهاد صفت خواجو دور از لب شیرینت	فریاد و فغان هر دم در کوه و دراندازد
پروانه ی راحت بده، ای شمع! که امشب	از آتش دل پیش تو چون شمع گدازم
روی جانان طلبی آینه را قابل ساز	ورنه هرگز گل و نسرين ندند ز آهن و روی
کمتر از ذره نه ای، پست مشو مهر بورز	تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان
چو تندباد حوادث شود غبار انگیز	پناه مردم بی دست و پا چو مژگان باش
ما که بستیم به دل نقش قد موزونش	گو مؤذن ز پی بستن قامت باشد
اندیشه از محیط فنا نیست هر که را	بر نقطه ی دهان تو باشد مدار عمر
چرا ملامت خواجو کنی که چون فرهاد	به پای دوست درافکند جان شیرین را

در چمن بید از غم بی حاصلی مجنون شود
قبله ی اهل دل منم سهو نماز می کنی

در حقیقت تنگدستی مایه ی دیوانگی است
پیش نماز بگذرد سرو روان و گویدم

***تمرین:**

- (۱)
- (۲)
- (۳)
- (۴)
- (۵)

***لف و نشر:**

«پیچش و گسترش» لف: در هم پیچیدن نشر: باز کردن و گستردن. ابتدا دو یا چند واژه در یک بخش از کلام با هم می آیند (لف) سپس توضیح آن ها در بخش یا بخش های دیگر کلام می آید (نشر)

***لف و نشر مرتب آن را دان** که دو لفظ آورند و دومعنی لفظ اول به معنی اول لفظ ثانی به معنی ثانی

***لف و نشر مشوش آن را دان** که دو لفظ آورند و دو معنی لفظ ثانی به معنی اول لفظ اول به معنی ثانی

*لف و نشر مرتب: اگر نشر ها به ترتیب توزیع لفظها باشد: روز و شب، روشن و تاریک هستند. مثال:

*لف و نشر نامرتب: اگر نشر ها به ترتیب توزیع لفظها نباشد: روز و شب، تاریک و روشن هستند. مثال:

دانش و خواسته است نرگس و گل	که به یک جای نشکفند به هم	«گل: گل سرخ»
ای نور چشم مستان در عین انتظارم	چنگی حزین و جامی بنواز یا بگردان	
دل و کشورت جمع و معمور باد	ز ملکت پراکندگی دور باد	
غلام آن لب ضحاک و چشم فتانم	که کید و سحر به ضحاک و سامری آموخت	
نه پادشاه منادی زده است می نخورد	بیا که چشم و لبان تو مست و میگون است	
گر دهدت روزگار دست و زبان زینهار	هر چه بدانی مگوی، هر چه توانی مکن	
به لطف خال و خط از عارفان ربودی دل	لطیفه های عجب زیر دام و دانه ی توست	
روی و چشمی دارم اندر مهر او	کاین گهر می ریزد آن زر می زند	
«به روز نبرد آن یل ارجمند	به شمشیر و خنجر به گرز و کمند	
برید و درید و شکست و بیست	یلان را سر و سینه و پا و دست»	

***تضمین:** آوردن آیه، حدیث یا بیتی از شاعری دیگر در اثنای کلام.

نکته: تضمین معمولاً داخل گیومه قرار می گیرد.

استاد شهریار: چه زخم چو نای هر دم ز نوای شوق او دم که لسان غیب خوش تر بنوازد این نوا را

«همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی	به پیام آشنایی بنوازد آشنا را»
به شهر عشق منم شهریار و چون حافظ	«منم که شهره ی شهرم به عشق ورزیدن»
زینهار از قرین بد زنهار	«وقنا ربنا عذاب النار» (ایه ۲۰۹، سوره بقره)
خیزتا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم	کز نسیمش «بوی جوی مولیان آید همی»
یکی از خروسان ضربتی سخت بر دیده ی حریف نواخت به صدمتی که «جهان تیره شد پیش آن نامدار»	
بهر این فرمود رحمان ای پسر	«کلّ یوم هو فی شأن» ای پسر
حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی	«من از آن روز که در بند توام، آزادم»
تو زقرآن باز خوان تفسیر بیت	گفت ایزد «ما رمیت اذ رمیت»
چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت	شیوه ی «جَنّات تجری تحتهاالانهار» داشت
شب قدر است و طی شد نامه ی هجر	«سلام هی حتّی مطلع الفجر»

*تلمیح:

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد	آن که یوسف به زر ناسره بفروخته بود
گاه گل در روی آتش دسته کرد	گاه پل بر روی دریا بسته کرد
بر در شاهم گدایی نکته ای در کارکرد	گفت بر هرخوان که بنشستم خدا رزاق بود
آسمان بار امانت نتوانست کشید	قرعه ی کار به نام من دیوانه زدند
گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند	جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد
بهار طبع صائب، فکر جوش تازه ای دارد	نسیم گلستانش را دم عیسی کرامت کن
خورده است خدا ز روی تعظیم	سوگند به روی همچو ماهت
پدرم روضه ی رضوان به دو گندم بفروخت	من چرا ملک جهان را به جوی نفروشم
عنکبونی را به حکمت دام داد	صدر عالم را در او آرام داد
ای پریشان گوی مسکین، پرده ی دیگر کن	پور دستان، جان ز چاه نابردار در نخواهد برد
نظری کرد که بیند به جهان صورت خویش	صبح می خواهد از من / کز مبارک دم او آورم این قوم به جان باخته را / بلکه خبر
به اصل خویش راجع گشت اشیا	خیمه در مزرعه ی آب و گل آدم زد
چنان گرم در تیه قربت براند	همه یک چیز شد پنهان و پیدا
گندم خال وی از جنت او خواهم چید	که بر سِدره جبریل از او باز ماند
ما قصه ی سکندر و دارا نخوانده ایم	من هم از روی صفا، کار پدر خواهم کرد
مردی تذرو کشته را پرواز داده	از ما به جز حکایت مهر و وفا مه پرس
اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش	اسلام را در خامشی آواز داده
	که به تلبیس و حیل دیو سلیمان نشود

*اغراق (مبالغه):

چیزی که با منطقی عقلی و تجربه ی عملی سازگاری نداشته باشد.

«مناسب ترین شیوه برای آفریدن حماسی است»

سیلی از گریه ی من خاست ولی می ترسم
 صدجوی آب بسته ام از دیده برکنار
 به امید آن که جایی قدمی نهاده باشی
 یارم به یک لا پیرهن خوابیده زیر نسترن
 که گفتت برو دست رستم ببند؟
 چون دوش شمی تیره ندیدم به درازی
 از آب دیده صد ره طوفان نوح دیدم
 سزد که دست بشویند از آب چشم تو خواجه
 غسل در اشک زدم که اهل طریقت گویند
 یکی تازی ای بر نشسته سیاه
 بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران
 گر برگ گل سرخ کنی پیرهنش را
 به میزگان بیستون را آن چنان از پیش بردارم
 اگر چه نقش دیوارم به ظاهر در گران خوابی
 بس که دل ها در سر کوی تو گردیده است آب
 چو رامین که گهی بناوختی چنگ
 آن فرو مایه هزار من سنگ بر می دارد و طاقت یک حرف ندارد
 هر شبمی در این ره صد بحر آتشین است
 آه سعدی اثر کند در سنگ
 هرگز کسی ندید بدین سان نشان برف
 منم آن کوه غم و درد که سیلاب سرشک
 عجب اگر نتوان نقش خاطرش دریافت
 گر صد هزار کوه گرانم نهد به دوش
 دورم از یار و نیارم سوی او رفتن که اشک

~~~~~

**\*حسن تعلیل: «بهانگی نیکو»:** آوردن دلیلی غیر واقعی، اما شاعرانه و دلپذیر برای یک موضوع.

(بچه ها، مهم ترین موضوع در درک آرایه ی حسن تعلیل، درک درست معنی بیت هاست.)  
 ز داغ کعبه سیاهی چرا نمی افتد  
 اگر نه سوخته ی عشق لاله رویان است؟!  
 ای گل ار سرخ برآیی عجبی نیست که تو  
 شرمسار از رخ آن لاله عذار آمده ای  
 ابر اگر عاشق نشد چون من چرا گرید همی؟  
 باد اگر شیدا نشد چون من چرا شد بی قرار؟

«فلز گران بها از انعکاس آتش درون او می درخشید.» دلیل درخشش فلز؟..... دلیل ادبی ولی غیر واقعی.

بشکن دل بینوای ما را ای عشق  
این ساز شکسته اش خوش آهنگ تر است «وتلمیح به.....»

سؤال؟ ساز خوش آهنگ است. زیرا؟..... بچه ها، دلیل واقعی است یا غیر واقعی؟

در وداع شب همانا خون گریست  
روی خون آلود زان بنمود صبح

سؤال؟ آسمان موقع طلوع سرخ است. زیرا؟..... چه ها، دلیل واقعی است یا غیر واقعی؟

خمیده پشت از آن گشتند پیران جهان دیده  
که اندر خاک می جویند آیام جوانی را

بچه ها، دلیل خمیدگی کهنسالان؟ واقعاً مصراع دوم؟

بوسه ای گر نبرده است ز یاقوت لبش  
دهن لاله چرا تا به جگر سوخته است؟!

به سرو گفت کسی میوه ای نمی آری  
جواب داد که آزادگان تهی دستند

تنور لاله چنان برفروخت باد بهار  
که غنچه غرق عرق گشت و گل به جوش آمد

دلیم با چشم تر یکرنگ از آن است  
که پای اشک خونین در میان است

دانی چرا چون ابر شد در عشق چشم عاشقان؟  
زیرا که آن مه بیش تر در ابرها پنهان شود

تا چشم تو ریخت خون عشاق  
زلف تو گرفت رنگ ماتم

به صدق کوش که خورشید زاید از نفست  
که از دروغ سیاه روی گشت صبح نخست:

دانی ز چه پا کشیده ام در دامن؟  
دنیا تنگ است جای جنبیدن نیست

ذره را تا نبود همت عالی حافظ  
طالب چشمه ی خورشید درخشان نشود

جنبش سرو، تو پنداری کز باد صباست  
نه، که از ناله ی مرغان چمن در طرب است

از آن مژگان او دست دعا بر آسمان دارد  
که دایم از خدا خواهد شفای چشم بیمارش

چوب را آب فرو می نبرد حکمت چیست؟  
شرمش آید ز فرو بردن پرورده ی خویش

قد پیران تواضع می کند عیش جوانی را  
پل از بهر وداع سیل پشت خود دو تا دارد

آن نه باران بود، گرد کوی لیلی هر بهار  
روزگار سنگدل بر حال مجنون می گریست

خورشید را از هیبت تو دل ز جا بگرفت  
و آنک دلیل، زردی رخسار و ارتعاش

رسم بدعهدی آیام چو دید ابر بهار  
گریه اش بر سمن و سنبل و نسرين آمد

از روی تو ماه آسمان را  
شرم آمد و شد هلال باریک

از دوری تو کعبه سیاه پوش گشته است  
ای آفتاب مغرب غربت بر او بتاب

می رود صبح و اشارت می کند  
کاین گلستان خنده واری بیش نیست

ماه روی در لکه ی ابرهای تیره می کشید. شاید از سیاهکاری انسان ها شرمکین شده بود

زان دو نیم است دانه گندم  
که یکی خود خوری، دگر مردم

گوشت ای سیم بر از حلقه ی زر گشت گران  
جای آن دارد اگر ناله ی ما را نشنید

از آن سرو سیمین در نظر ها سبز می آید  
 چو اندر آب عکس یار، خوش تر می شود پیدا  
 به یک کرشمه که در چشم آسمان کردی  
 پیش دهننت پسته ز تنگی زده لاف  
 پشت گوژ آمد فلک در آفرینش تا کند  
 فضل تو شبی کهنه قبابی به فلک داد  
 نی که می بینی همی در مجلس آزادگان  
 اگر ز درد اسیران خود نشد آگاه  
 خورشید از نمود رخت بی نمود شد  
 این همه ناله‌ی مرغان چمن زآن سبب است  
 گرفت دامن گل، شبنم از سحرخیزی  
 گرچه به شب آینه نشاید نگریدن  
 رشته ی پیوند یاران را بریدن سهل نیست  
 شمع اگر زآن لب خندان به زبان لافی زد  
 گل مگر لافی زد از خوبی کنون پیش رخت  
 باران همه بر جای عرق می چکد از ابر  
 خورشید فروزنده شبی پرده نشین شد  
 گر شاهدان نه دینی و دین می برند و عقل  
 دهان پسته ز رشک لب تو پر خون است

که پیچیده است دود آه عاشق بر سرا پایش  
 از آن رو آب در چشمم مگر بسیار می آید  
 هنوز می پرد از شوق، چشم کوکب ها  
 زان است که هر کس دهنش پاره کند  
 هر زمان پیشت زمین بوس از برای افتخار  
 از روی زمین بوس، فلک، پشت دو تا کرد  
 زان همی نالد که بر وی زخم بسیار آمده است  
 چراست زلف تو را پیچ و تاب مار گزیده؟  
 آتش ز بس که سوخت ز شوق تو دود شد  
 که نقاب از رخ گل، باد سحر دیر کشید  
 زگرد خواب بشو دست و رو، تو هم برخیز  
 در تو نگرم کآینه دیدارنمایی  
 چهره ی برگ خزان زرد از جدایی می شود  
 پیش عشاق تو شب ها به غرامت برخاست  
 عذرخواه از صد زبان زان شرمساران می رسد  
 پیداست که از روی لطیف تو حیا کرد  
 کآمد به در از پرده، مه چهارده، تو  
 پس زاهدان برای چه خلوت گزیده اند  
 وگر نه بر دهن پسته هیچ کس نزده است

**\*تمثیل (نوعی ضرب المثل):\*** « هر که او ارزان دهد ارزان دهد

گوهری طفلی به قرصی نان دهد»

توسنی کردم ندانستم همی  
 تو نیکی کن و در دجله انداز  
 محرم این هوش جز بی هوش نیست  
 نباید سخن گفت ناساخته  
 هیچ آدابی و تربیتی مجوی  
 هر دم که دل به عشق دهی خوش دمی بود

کز کشیدن تنگ تر گردد کمند  
 که ایزد در بیابانت دهد باز  
 مر زبان را مشتری جز گوش نیست  
 نشاید بریدن نینداخته  
 هر چه می خواهد دل تنگت بگوی  
 در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

**\*اسلوب معادله:** «شاعر برای توییه سخن خود برای مصرعی، مصرع دیگری را معادل آن بیاورد به طوری که تشبیه نهانی نیز داشته باشد.»

بچه ها، به این بیت توجه کنید  
 من از روییدن خار سر دیوار دانستم  
 سؤال: آیا این بیت اسلوب معادله دارد؟.....

که ناکس کس نمی گردد از این بالانشینی ها

## آرایه های ادبی

بیت زیر چگونه؟

یار دارد سر آزرده حافظ یاران

شاهبازی به شکار مگسی می آید

هر که را برخاک بنشانی به خاکت می کشد

شمع آخر تکیه برخاکستر پروانه کرد

جای دو مصراع را می توانیم عوض کنیم. (بین دو مصراع علامت = را می توان گذاشت یا کلمه همان طور که) را.

بچه ها، اگر حرف ربطی دو مصراع را بهم وصل کند اسلوب معادله نخواهیم داشت. اگر حرف ربط متعلق به خود مصراع باشد ایرادی ندارد.

از پختگی است گر نشد آواز ما بلند = کی از سپند سوخته گردد صدا بلند

مثال: از تنگی دل است که کم گریه می کنم (= همان طور که) مینای غنچه زود نریزد گلاب را

\*ارتباط معنایی دو مصراع، در واقع بر پایه ی «تشبیه» استوار است.

دل چو شد غافل ز حق فرمان پذیر دل بود = می برد هر جا که خواهد اسب، خواب آلوده را

مشت آبی می کند خواب گران را تار و مار = قطره ی اشک پی ویرانی عالم بس است

\*نکته: در اسلوب معادله نباید هیچ رابطه ی دستوری میان دو مصراع وجود داشته باشد، اما باید توجه داشته باشیم که وجود حروف

ربط، مثلاً «که» یا «تا»، در ابتدای مصراع دوم خوبی برای تردید در وجود «اسلوب معادله» نیست. به ابیات زیر نگاه کنیم:

پختگی را سبب اندوه شب هجران است

تا بر آتش ننهی، خامی اسپند به جاست

اندوه شب هجران / پختگی / {عاشق}

= بر آتش نهادن / از بین رفتن خامی / اسپند

نبودش ز تشنیه (= بدگویی) یاران خبر

که غرقه خبر ندارد ز باران خبر

= او (عاشق) / تشنیه یاران / بی خبری

= غرقه / باران / بی خبری

پس، نتیجه گیری:

----- = ----- : به غیر اشک کسی حال دل نمی داند = همیشه طفل ز

دیوانگان خبر کرد

مثل

مدعا

----- = ----- : شب مهتاب، پای زردرا کوتاه می سازد = دل روشن ز مکرو

حلیه ی شیطان نیندیشد

مدعا

مثل

\*نمونه هایی برای اسلوب معادله:

جای چشم ابرو نگیرد گر چه او بالاتر است

دود اگر بالا نشیند کسرش آن شعله نیست

در سبک مغزان بود گردن فرازی بیش تر

می کشد قامت، نی بی مغز، بیش از نیشکر

|                                        |                                        |
|----------------------------------------|----------------------------------------|
| عیب خود صاف ضمیران نتوانند نهفت        | مرده را آب محال است که پنهان سازد      |
| قامت خم، مانع عمر سبک رفتار نیست       | سیل از رفتن نمی ماند اگر پل بشکند      |
| مردم چشمم فرومانده است در دریای اشک    | مور را پای رهایی از دل گرداب نیست      |
| دست سعدی به جفا ننگسلد از دامن دوست    | ترک لؤلؤ نتوان کرد که دریا خطر است     |
| دل به دست آن نگار شوخ و شنگ افتاده است | طفل بازیگوش را آتش به چنگ افتاده است   |
| ملامت از دل سعدی فرو نشوید عشق         | سیاهی از حبشی چون رود که خود رنگ است   |
| گرفت هر که کم خود، شود ز اهل کمال      | تمام گشتن ماه از هلال معلوم است        |
| مرا کیفیت چشم تو کافی است              | ریاضت کش به بادامی بسازد               |
| آن را که بود مغز و خرد ، خاموش است     | از کاسه ی پر ، صدا نیاید بیرون         |
| نظر به شاخ بلند است مرغ وحشی را        | تلاش دار کند هر سری که سودایی است      |
| در حقیقت تنگدستی مایه ی دیوانگی است    | در چمن بید از غم بی حاصلی مجنون شود    |
| دخل بی جا ندهد غیر خجالت اثری          | تیر کج باعث رسوایی تیرانداز است        |
| در سخن گفتن خطای جاهلان پیدا شود       | تیر کج چون از کمان بیرون رود رسوا شود  |
| مقدار یار هم نفس، چون من نداند هیچ کس  | ماهی که بر خشک اوفتد، قیمت بداند آب را |
| کام جویان را ز ناکامی چشیدن چاره نیست  | بر زمستان صبر باید طالب نوروز را       |
| قطع امید کرده نخواهد نعیم دهر          | شاخ بریده را نظری بر بهار نیست         |
| حریص را نکند نعمت دو عالم سیر          | همیشه آتش سوزنده اشتها دارد            |
| بلند آوازه سازد شور عاشق، عشق سرکش را  | به فریاد آورد مستی نمک دریای آتش را    |
| بدار دست ز اصلاح دل چو شد بی درد       | گلی که نیست در او نِکَته‌ی، گلاب مکن   |
| نمی سازد غذای چرب زایل ضعف پیبری را    | کمان را گرچه روغن می دهی فربه نمی گردد |
| کار خامان می توان از پخته گویی ساختن   | گرمی آتش کند گوته، زبان خار را         |
| سخن از مستمعین ، قدر پذیرد صائب        | قطره در گوش صدف گوهر شهوار شود         |
| از فقیر افزون توانگر آه حسرت می کشد    | دود، بیش از خانه ی آباد می آید برون    |

|                                        |                                           |
|----------------------------------------|-------------------------------------------|
| درماندهام به دست دل هرزه گرد خویش      | در دست باد، برگ خزان را علاج نیست         |
| می شوند از سرد مهری دوستان از هم جدا   | برگها را می کند باد خزان از هم جدا        |
| در ضعیفان می گریزند اقویا روز سیاه     | شیر را در پرده‌ی شب از نیستان چاره نیست   |
| دل گردون متأثر نشد از گریه ی ما        | گنه تخم چه باشد چو زمین قابل نیست         |
| ز چشم گریان، بی قدر شد متاع جنون       | به هر دیار که بارندگی است ارزانی است      |
| نیست عاشق را غم از خار بیابان طلب      | آفتاب از گردش باد و سحاب آسوده است        |
| جان عاشق در تن خاکی چه سان گیرد قرار   | موج دریا دیده را یستن به ساحل مشکل است    |
| در چشم پاک بین، نبود رسم امتیاز        | در آفتاب سایه‌ی شاه و گدا یکی است         |
| از اشک نگردد دل سنگین بتان نرم         | با دشمنه محال است توان سفت گهر را         |
| نشد از زخم زبان شورش مجنون ساکن        | خار و خس مانع طوفان نشود دریا را          |
| جان هوا پرستان در فکر عاقبت نیست       | گرد هدف نگردد تیری که شد هوایی            |
| حسن و عشق پاک را شرم و حیا در کار نیست | پیش مردم شمع در بر می کشد پروانه را       |
| حسن بیان مجوی ز ما دل شکستگان          | از کاسه ی شکسته نخیرد صدا درست            |
| عشق سازد ز هوس پاک، دل آدم را          | دزد چون شحنه (داروغه) شود امن کند عالم را |
| سیل از کشور ویرانه تهی دست رود         | باده با مردم غفل چه تواند کردن            |
| ای دل، به پشت گرمی اشک این قدر مسوز    | خونابه کی تلافی سوز کباب کرد              |

• بیچّه ها، یادمان نرود که اگر شاعر مسیر سخن خود را ادامه دهد تا کلامش را قطع کند اسلوب معادله نخواهیم داشت. ساده تر: شرط و جواب شرط به شکل

ساده.

می کند پند و نصیحت در گران جانان اثر پای خواب آلود از فریاد اگر خیزد ز خواب

تمرین کوچولو: • کدام اسلوب معادله ندارد؟ (جواب: گزینه ی.....)

۱) در دبی درمان به مرک تلخ شیرین می شود از طیبیان منت درمان کشیدن مثل است

۲) دل به آسانی زمرگان بتان توان گرفت طعمه از سر پنجه

شیران کشیدن مثل است

۳) می توان از دست پیوندان به آسانی برید در جوانی از دهن دندان کشیدن مثل است

۴) برق را خانگ در زنجیر تواند کشید دامن عمر بک جولان

کشیدن مثل است

مرورگر کوچک:.....  
.....  
.....  
.....

صورت نیست در دل ما کینه ی کسی آینه هر چه دید فراموش می کند. موفق باشید. «محبوب تو ماج پور»

\*فن بیان: ۱- تشبیه ۲- استعاره ۳- مجاز ۴- کنایه

\*تشبیه: ۴ رکن تشبیه:

ارکان اصلی: «تشبیه ادبی»: ۱- مشبه ۲- مشبه به: مهم ترین رکن تشبیه ، خصوصیت و ویژگی مشبه به، وجه تشبیه را معرفی می کند.

ارکان فرعی: «تشبیه غیر ادبی»: ۳- ادات تشبیه ۴- وجه تشبیه

@خیلی از بچه ها می پرسند فرق اضافه ی تشبیه ی و اضافه ی استعاری را متوجه نمی شویم چه کار کنیم؟

با کمک هم دیگر این مشکل را حل می کنیم:

۱- دانش همانند چراغ روشنی می بخشد. ارکان تشبیه؟.....

۲- دانش همانند چراغ است. رکن محذوف؟.....



@ کدام یک از ارکان تشبیه محذوف؟

به سان پلنگی که بر پشت گور نشیند بر انگیزد از گورشور؟ (.....)

عشق دریایی کرانه ناپدید (؟) (.....)

۳- دانش چراغ است. ارکان محذوف؟ (.....)

**تشبیه بلیغ :**

**تشبیه بلیغ اسنادی:**

**مثال:**

**تشبیه بلیغ اضافی:**

**مثال:**

چراغ دانش = اضافه‌ی تشبیهی وجه اشتراک مشبه و مشبه به (.....)

آفرین، چون نکته‌ی مشترک بین دو رکن، پل ارتباطی آن‌ها است، پس اضافه‌ی تشبیهی است.

در اضافه‌ی تشبیهی زیر وجه را معرفی کنید

|             |             |               |                |                |
|-------------|-------------|---------------|----------------|----------------|
| مس وجود =   | گوه‌ر عمر = | کمند نظر =    | اکسیر عشق =    | سیلاب غم =     |
| خرمن زلف =  | آتش عشق =   | کشتی امید =   | خورشید عدالت = | پرده‌ی اوهام = |
| کوه وجود =  | خنجر غم =   | آفتاب حقیقت = | باران اشک =    | زنگ غم =       |
| سد خار =    | کوکب بخت =  | سراجه‌ی دل =  | قفس تن =       | درخت دوستی =   |
| دام بلا =   | گرگ آرز =   | بار غم =      | کوه دل =       | مرغ روح =      |
| بنات نبات = | تیر مژگان = | دریای معرفت = | خوان زمین =    | طوفان بلا =    |
| لب لعل =    | هدهدصبا =   | باغ نگاه =    | تابوت خاک =    | شراب فرقت =    |

**تمرین:**

مشایخ چو دیوار مستحکم اند

چو بید بر سر ایمان خود می لرزم

همچو گلبرگ طری هست وجود تو لطیف

اگر چه جرم او کوه گران است

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند

تو را دریای رحمت بی کران است

سپید روز به پاکی رخان تو ماند

چو گرد در قدم او دویدم و نرسیدم (چند تشبیه؟) (.....)

جوانی ام به سمند شتاب می شد و از پی

|                                       |                                       |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| نفحات صبح دانی ز چه روی دوست دارم     | که به روی دوست ماند که برفاکنند نقابی |
| به سان سوسن اگر ده زبان شود حافظ      | چو غنچه، پیش تو اش مهر بر دهان باشد   |
| دل من چون پرستوی بهاری است            | از این صحرا به آن صحرا فراری است      |
| من نیز چو خورشید، دلم زنده به عشق است | راه دل خود را، نتوانم که نپویم        |
| ای شاهد افلاکی، در مستی و در پاکی     | من چشم تو را مانم، تو اشک مرا مانی    |
| سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد     | دلبر که در کف او موم است سنگ خارا     |

※ **بیجه ها**، شناسایی ارکان کلی کافی است. حالا فقط تشبیه را نشان دهید.

|                                         |                                            |
|-----------------------------------------|--------------------------------------------|
| تاگل روی تو در باغ لطافت بشکفت          | پرده‌ی صبر من از دامن گل چاک تر است        |
| افتاده را به چشم حقارت مبین که خاک      | گر سر کشد، غبار دل آسمان شود               |
| سلسله‌ی موی دوست حلقه‌ی دام بلاست       | هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست |
| مهر بر لب زن که چون منصور با این باطلان | هر که گوید حرف حق بی پرده، دارش می زند     |
| تو همچون گل ز خندیدن لب با هم نمی آید   | روا داری که من بلبل، چو بو تیمار بنشینم    |
| لبت تا در لطافت لاله‌ی سیراب را ماند    | دلم در بی قراری چشمه‌ی سیماب را ماند       |
| از دیده گر سرشک چو باران چکد، رواست     | کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر            |
| هر بییتی از او چو رشته‌ی در             | از عیب تهی و از هنر پر                     |
| کمان عشق هر جا افکند تیر                | سپر داری نباشد کار تدبیر                   |
| ز بس در یاد او گم کرد خود را            | بشست از لوح خاطر نیک و بد را               |
| محراب ابرویت بنما تا سحرگهی             | دست دعا بر آرم و در گردن آرمت              |
| زیر کوه غم، تن فرسوده، گاهی بیش نیست    | برگ کاهی چند یارب، کوه غم خواهد کشید؟      |
| تاکی ز جوی هرمژه ام سیل خون رود         | یک ره ز دردرآ، که غم از دل برون رود        |
| کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت      | تا درآب و آتش عشقت گدازانم چو شمع          |
| ای سیل اشک، خاک وجودم به باد ده         | تا بر دل کسی ننشیند غبار من                |
| هر که زد بر آتش خشم آب مانند خلیل       | آتش سوزنده را بر خود گلستان میکند          |

ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد / ساقی به دور باده گلگون شتاب کن  
 از بس که کوتاه است و سیاه زلف یار من / گویی که روز من بود و روزگار من  
 گذشت روزگارن بین که دوران شباب ما / در این سیلاب غم، دسته گلی شاداب را ماند  
 دروغ گفتن به ضربت لازم می ماند که اگر نیز جراحی درست شود نشان بماند.

ای ز لعل لب تو چاشنی قند و شکر / وی ز نور رخ تو روشنی شمس و قمر  
 عشق دُر دانه است و من غَوّاص و دریا میکده / سرفرو بردم در آن جا تا کجا سرب رکنم  
 مرا هست بی مهر ماهی که بر من / بُود مهر آن ماه چون روزه واجب  
 چو صبح صادق آمد راست گفتار / جهان در زر گرفتی محتشم وار  
 خوش تر از دانه ی اشکم گهری پیدا نیست / حیف و صدحیف که اهل نظری پیدا نیست  
 چشمه ی خورشید تویی، سایه گه بید منم / چون که زدی بر سر من پست و گدازنده شدم  
 نام یاقوت لب ت بر خاتم دل کنده ام / اسم اعظم را نوشتم بر نگین تازه ای  
 نرگس چشم و سرو قامت تو / کوه غم در میان جان بنهاد  
 تو بهاری تو بتی آتش جانی سروی / من همان خاک رهم آتش عشقت کفتم  
 کاسه ی سر را تهی کن وانگهی با سر بگو / کای مبارک کاسه ی سرا! عشق را پیمان باش  
 روی تو آتشی است که زلف است دود او / شیری است غمزه ی تو که دل هاست بیشه اش  
 مجوی شربت وصل از بتان که این مردم / همیشه خون جگر داده اند مهمان را  
**«در خم زلف تو آن خال سیاه دانی چیست»** / **نقطه ی دوده که بر حلقه ی جیم افتاده»**  
**«سربلند باشید.» توماج»**

**\*استعاره: تعریف کلی: مجاز مبتنی بر تشبیه.**

\*اگر مشبّه به ، جایگزین مشبّه شود، استعاره مصرّحه. و اگر مشبّه، جایگزین مشبّه به شود، استعاره ی مکنیه است.

از چشمان او مروارید اشک می بارد ← از چشمان او مروارید می بارد.

ای جوان دیو نفسی را از وجود خود دور سازد ← ای جوان دیو را از وجود خود دور ساز

از نرگس چشمش، اشک می ریخت ← از نرگش، اشک می ریخت

**\*فرمول استعاره مکنیه: مشبّه + یکی از لوازم و ویژگی های مشبّه به.** «ساده تر: اندام، اجزاء، ویژگی یا عملکرد مشبّه به حذف شده + مشبّه»

\*به صحرا شدم عشق باریده بود / \*قضا چون ز گردون فرو هشت پر / همه زیرکان کور گردند و کر

ای گل، چو آمدی ز زمین گو چگونه اند آن روی‌ها که در ته گرد فنا شدند؟

\* کتیم که تام اضافوی استعاره کفیه هستند. اگر در اضافوی استعاره جزئی از اندام انسان یا ویژگی انسانی باشد استعاره کلتیه از نوع تشخیص می باشد. «و نپرسیم

چرا قلب حقیقت آبی است.»

دوش نسیم تنفس صبح خون خورشید دست صفات گوش جان چشم فلک گریبان مکاشفت گوش هوش

خواهم شدن به میکده گریبان و دادخواه کز دست غم خلاص من آن جا مگر شود

امشب شب آن است که دل چیره شود وز عشرت ما چشم فلک خیره شود

گریه ی شمع از برای ماتم پروانه نیست صبح نزدیک است، در فکر شب تار خود است

کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

\* تمرین: استعاره و نوع آن؟

یکی گل اندرمیان خانه‌ی ماست که سروهای چمن، پیش قامتش پستند

کجا نشانمت ای گل، به مفلسی مانم که جسته گنج و نداند کجا نگه دارد

مردمی کرد و کرم لطف خداداد به من کان بت ماه رخ از راه وفا باز آمد

چشم که بر تو می کنم چشم حسود می کنم شکر خدا که باز شد دیده‌ی بخت روشنم

پیشانی عفو تو را پر چین نسازد جرم ما آینه کی بر هم خورد از زشتی تمثال‌ها

صبا ای کاش می گفتی بدان آهوی مشکین مو که بعد از رام گردیدن خطاکاری است رم کردن

ز بادام گلبرگ را آب داد به فندق سر زلف را تاب داد «خواجهی کرمانی»

«همه بندگان موی کردند باز فرنگیس، مشکین کمند دراز

برید و میان را به گیسو بست به فندق، گل و ارغوان را بخت»

بر گل از سنبل نگارم دام مادام آورد تا چو صیادان دلم را پای در دام آورد

خمارین نرگسان را کرد پر آب به گل بر ریخت مروارید خوشاب

زاله از نرگس چکید و برگ گل را آب داد وز نرگس نازپرور مالش عتاب داد

در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است خدایا منعمم گردان به درویشی و خرسندی

گرچه صدبار غمت خاک مرا داد به باد نیست بر خاطر من از تو غباری باری

|                                        |                                      |
|----------------------------------------|--------------------------------------|
| دل فرزانه شاپور آگهی داشت              | از آن اندیشه کان سرو سهی داشت        |
| نشايد چو بلبل تماشای باغ               | مرا برف باریده بر پر زانغ            |
| گوش طرب به دست تو، بی تو به سر نمی شود | دیده ی عقل مست تو، چرخه ی چرخ پست تو |
| فشاند از نرگسان لؤلوی لالا             | چو تنها ماند ماه سرو بالا            |
| ابر بهار بر سر آن زر، گهر گذاشت        | گل را غرور مشت زر خویش بس نبود       |
| سیه زانغ پرآن فرو برد سر               | چو خورشید رخشان بگسترد پر            |
| گر شیی پروانه ی شمع شبستان شوم         | آخرای ماه جهان تابم، چه کم گردد ز تو |
| شاخ گل با آن لطافت شرمسار او بماند     | سرو من بگذشت بر طرف چمن دامن کشان    |
| گرد باد، آسایش منزل نمی داند که چیست   | جسم ما را خاک در آغوش نتواند گرفت    |
| یعنی که رخ بیوش و جهانی خراب کن        | گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن        |
| که سروهای چمن پیش قامتش پستند          | یکی درخت گل اندر میان خانه ی ماست    |
| چون بخندی بنمایی زشکر مروارید          | چون بگویی بفشانی گهر از حقه ی لعل    |
| که سر به کوه و بیابان تو داده ای ما را | صبا! به لطف بگو آن غزال رعنا را      |
| نامدش کشتن چراغ دریغ                   | در چراغ دو چشم او زد تیغ             |
| پیش او گر قصه ای داری بگو هان غم مخور  | محرم یار است باد صبح و اینک می رود   |
| غمتم از سر نهمم گر دلت از ما بگرفت     | دل از دست غمت دامن صحرا بگرفت        |

**\*مجاز:** هر گاه لفظی در معنای حقیقی خود به کار رود حقیقت گویند و اگر در معنای حقیقی خود به کار نرود مجاز است.

**\* به کار بردن کلمه در غیر معنی حقیقی خود، به شرط وجود علاقه و قرینه (مجاز مبتنی بر تشبیه نیست).**

**نکته:** در مجاز رابطه ی تشبیهی به کار نمی رود اما در استعاره رابطه ی تشبیهی به کار می رود.

**علاقه:** رابطه و پیوندی است که میان معنای حقیقی و مجازی وجود دارد و اگر علاقه و رابطه نباشد، مجازی هم نخواهد بود.

**قرینه:** نشانه ای که ذهن را از معنای حقیقی باز می دارد. مثال: ایران سرزمین ماست و ایران با دشمن می جنگد.

ایران در جمله اول: ایران در جمله دوم: چرا ایران در جمله ی دوم در معنای حقیقی خود به کار نرفته است؟

\*رایج ترین رابطه و علاقه هایی که باعث می شود کلمه در معنای حقیقی خود به کار نرود عبارت اند از:

۱- **رابطه ی جایگاهی یا محلیه:** (ذکر محل و اراده حال): محل چیزی به جای خود آن چیز می آید.

مثال:

۲- **جزئیّه:** (ذکر جزء و اراده کل): جزئی از یک چیز به جای تمام آن چیز به کار می رود.

مثال:

۳- **کلیه:** (ذکر کل و اراده جزء): تمام یک چیز به جای جزئی از آن می آید.

مثال:

۴- **جنسیّه:** جنس چیزی را بگویند و به دلیل هم جنس بودن ، وجود آن چیز را اراده کنند.

مثال:

۵- **سببیّه:** سبب و علت چیزی را به جای آن چیز به کار ببرند.

مثال:

۶- **آلیّه:** ابزار انجام کاری به جای خود آن چیز به کار می رود.

مثال:

۷- **همراهی:** یکی همراه همیشگی دیگری باشد.

مثال:

\* کلمه «دشت» را در ۴ بیت زیر بسنجیم.

|                                  |                                |
|----------------------------------|--------------------------------|
| نهادند در <u>دشت</u> هیزم دو کوه | جهانی نظاره شده هم گروه        |
| سراسر همه <u>دشت</u> بریان شدند  | بر آن چهره خندانش گریان        |
| خروشی برآمد ز <u>دشت</u> و ز شهر | غم آمد جهان را از آن کار بهر   |
| سواران لشکر بر انگیختند          | همه <u>دشت</u> پیشش درم ریختند |

**\*تمرین: بجهها، حقیقت و مجاز را معین کنید.**

- به هر جا بنگری دست خدا در کار است. - دنیا از زورگویی و استبداد بیزار است. ایران سرزمین ماست. حوض یخ بست.

- برآشفته ایران و برخاست گرد - بیامد که جوید ز ایران نبرد - ایران هشت سال جنگید. - این کلاس برنده شد.

- جهان متفق بر الوهیتش - در نماز جریان دارد ماه - ماه دشت را روشن کرده بود. - ساقی می را در پیاله ریخت.

- ساقی پیاله را نوشید. - جهان ز درد فراق تو آه و ناله می کند. - جهان خوردم و کارها راندم. - به کشتن دهی سر به یکبارگی

**\*تمرین: بجهها، مجازید که مجاز را بیابید.**

چو آشامیدم این پیمان را پاک در افتادم ز مستی بر سر خاک

|                                                                      |                                          |
|----------------------------------------------------------------------|------------------------------------------|
| بخورد آن گرانسنگ جام بلور                                            | چو آن چامه بشنید بهرام گور               |
| تواند بیستون را بی ستون کرد                                          | بدان آهن که او سنگ آزمون کرد             |
| آتشی آید بسوزد خلق را                                                | گر نبندی زین سخن تو خلق را               |
| باشد که یابم از لب نوشین او جواب                                     | باشد که بینم از رخ شیرین او نشان         |
| ورنه مقصود آن گل دستی؟ گل کجا و دل کجا؟                              | دل به بوی وصل آن گل، آب و گل را ساخت جای |
| نشاید پس مرگش الحمد خواند                                            | اگر رفت و آثار خیرش نماند                |
| همان سنگی به آهن پاره می کرد                                         | همان آهنگری با خاره می کرد               |
| سر عاقبت اندر سر دینار و درم کرد                                     | آن کس که به دینار و درم خیر نیندوخت      |
| به بازوی چو من پیری کشیده                                            | نگردد این کمان کار دیده                  |
| دشمن شوند و سر برود، ما بر آن سریم                                   | ما را سری است با تو که گر خلق روزگار     |
| حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش                                    | در عهد پادشاه خطابخش جرم پوش             |
| و زین درخت همین میوهی غم است برم                                     | سپید شد چو درخت شکوفه دار سرم            |
| نیاید تو را هیچ از آن تخت، یاد                                       | چو او شهر ایران به گشتاسب داد            |
| تو مرد زبان نیستی، گوش باش                                           | بر آشفته عابد که خاموش باش               |
| ز شوق در دل آن تنگنا کفن بدرم                                        | به خاک حافظ اگر یار بگذرد چون باد        |
| ز فریب او بیندیش و غلط مکن نگارا                                     | مژهی سیاهت از کرد به خون ما اشارت        |
| دیدم که نفسم در نمی‌گیرد و <u>آتشم</u> در <u>هیزم</u> تر اثر نمی‌کند |                                          |
| بیگانه شو ز خویش چو یار آشنای توست                                   | ای یار آشنا که دم از خویش می زنی         |
| در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست                                    | گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت          |
| تا نباشد در پس دیوار گوش                                             | پیش دیوار آنچه گویی، هوش دار             |
| تو از این چه سود داری که نمی‌کنی مدارا                               | دل عالمی بسوزی چو عذار برفروزی           |
| بر آن سر است که از خاک ما بسازد خشت                                  | به می‌عمارت دل کن که این جهان خراب       |
| چندان امان نداد که شب را به سر برد                                   | دیدم که خون نا حق پروانه، شمع را         |

به یاد روی شیرین بیت می گفت      چو آتش تیشه می زد، کوه می سفت

زبان درکش ای مرد بسیار دان      که فردا قلم نیست بر بی زبان

خشم اگر چون بیستون بندد به خون ما کمر      پشت ما بر کوه از اقبال بازوی خوداست

یکی شکسته قفس ماند و خسته مرغی زار      که از ثری به ثریا پرید مادر بود

دفتر فکرت بشوی، گفته‌ی سعدی بگوی      دامن گوهر بیار بر سر مجلس بیار

نیستی را مشتری شو تا ز کیوان بگذری      ملک درویشی مسخر کن که سلطانی کنی

آفرین جان آفرین پاک را      آن که جان بخشید و ایمان خاک را

من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم      که گاه گاه بر او دست اهرمن باشد

شهری خوش و آبادان بر لب آب عاصی. و این آب را از آن سبب عاصی گویند که به جانب روم می رود.

شهر آزارم می دهد زیرا به هیچ نی و تار و سنتوری گوش نمی دهد

الا ای پیر فرزانه مکن عیبم ز میخانه      که من در ترک پیمان، دلی پیمان شکن دارم

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت      فتنه انگیز جهان نرگس جادوی تو بود

به یاد غنچه‌ی او سر در گریبانم ، ندارم      با نسیم و گل سرِ گفت و شنود امشب

محتاج قصه نیست، گرت قصد خون ماست      چون رخت از آن توست ، به یغما چه حاجت است؟

به دیناری چو خر در گل بمانند      و الحمدی بخواهی صد بخوانند

چمن، حکایت اردیبهشت می گوید      نه عاقل است که نسیه خرید و نقد، بهشت

گل در بر و می در کف و معشوق به کام است      سلطان جهانم به چنین روز غلام است

**\*کنایه:** هرگاه ترکیب یا عبارتی در دو معنای دور(هنری) و نزدیک ( غیر هنری) به کار رود. که معنای دور مورد نظر باشد، کنایه گویند.

**\*فرق کنایه با استعاره:** کنایه دارای دو معنای دور و نزدیک است و فقط معنای دور مورد نظر است ولی استعاره یک معنای مجازی بیشتر ندارد.

**\*فرق ایهام با کنایه:** در ایهام هر دو معنا مورد نظر است ولی در کنایه فقط معنای دور مورد نظر است.

- فلانی ریش سفید است. باید با او مشورت کرد. ریش سفیدی =

- هنوز از دهن بوی شیر آیدش/ همی رای شمشیر و تیر آیدش      می دانم چیزی بارم نیست و چند مرده حلاجم =

چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی / بباید زدن سنگ را بر سبوی



## آرایه های ادبی

:

|                                                        |                                            |                                    |                          |
|--------------------------------------------------------|--------------------------------------------|------------------------------------|--------------------------|
| پای آبله =                                             | شکم را صابون زدن =                         | سپر انداختن =                      | در ریاضی کمیتش لنگ است = |
| چشم به راه بودن =                                      | گوش به راه بودن =                          | چشم داشتن =                        |                          |
| جانم به لبم رسید =                                     | نمک روی زخمم می پاشد =                     | آب از دستش نمی چکد =               |                          |
| می تا خط ازرق قدح کش                                   | <u>خط درکش</u> زهد پروران را               | دل در این پیرزن عشوه گر دهر میند = |                          |
| یار آمد و آن دیگران شد/ ما باز <u>سماق می مکیدیم</u> = | هر که شدت حلقه در، زود برد <u>حقه ی زر</u> |                                    |                          |

|                                       |                                            |
|---------------------------------------|--------------------------------------------|
| بلاى غمزه ی نا مهربان خونخوارش        | چه خون که در دل یاران مهربان انداخت        |
| ما قلم بر سر کشیدیم اختیار خویش را    | اختیار آن است کاو قسمت کند درویش را        |
| دست گیر این پنج روزم در حیات          | تا نگیرم در قیامت دامنم                    |
| تا به کی نازی به حسن عاربت            | <u>ما و من آیینه داری بیش نیست</u>         |
| به دامان قیامت پاک نتوان کرد خون من   | همین جا پاک کن ای سنگ دل، با خود حسابم را  |
| «برو با دوستان آسوده بنشین            | چو بینی در میان دشمنان جنگ                 |
| <u>وگر بینی که با هم یکرانند</u>      | <u>کمان را زه کن و بر باره، بر سنگ</u>     |
| <u>نشوم یک دل و یک رنگ تو را</u>      | <u>تا نسازی دل او از خون رنگ</u>           |
| چرا گوید آن چیز در خفیه مرد           | که گر فاش گردد شود روی زرد                 |
| گرم باز آمدی محبوب سیم اندام سنگین دل | گل از خارم بر آوردی و خار از پا و پا از گل |
| از دست کوتاه است که در زیر سنگ باد    | نخل قدش که جای در آغوش ما نیافت            |
| فرهاد را چو بر رخ شیرین نظر افتاد     | دودش بر سر در آمد و از پای درافتاد         |
| دیشب به سیل اشک ره خواب می زدم        | نقشی به یاد روی تو برآب می زدم             |

آب دریاون کوبیدن / باد در قفس کردن / کوه به گلنگ بر گرفتن / محیط به کنج پیسمودن / آن به که نکویی آهن سرد / خانه روی آب ساختن / اگر به بر

بازرون: بگلی در مفهوم کنایه ای (.....)

|                                       |                                  |
|---------------------------------------|----------------------------------|
| ای سلیم، آب ز سر چشمه ببند            | که چو پر شد نتوان بستن جوی       |
| از خود آرایان نمی باید بصیرت چشم داشت | عیب پیش پا نیاید در نظر طاووس را |

مردم چرا به خرمن ما افتاده اند هرگز به سهو خاطر موری نخسته ایم  
من از دل آن زمانی دست شستم که شد در زلف آن دلبر وطن ساخت  
پروانه صفت سوختم از آتش عشقت بگذشت ز سر آب و ز پیمان نگذشتم  
ماهی که دوش خرمن صبرم به باد داد امروز برق عشق زد آتش به خرمنش  
از دست بوس میل به پا بوس کرده ای خاکت به سرا! ترقی معکوس کرده ای!  
نخست از من به خوابی دل ربودی به بیداری هزارم غم فزودی  
عیش این گلشن میرس از گل که تعجیل خزان فرصت یک آب خوردن در گلستانش نداد  
دست کوتاه ز دامان گل و پا در گل حال خار سر دیوار گلستان داریم  
در طریق عشق، خار از پا کشیدن مشکل است ریشه در دل می کند خاری که در پا می رود  
چون صدف هر کس که دندان بر سر دندان نهاد سینه اش بی گفت و گو گنجینه ی دریا شود  
ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود تسبیح شیخ و خرقة ی رند شراب خوار  
وقت است اگر از پای درآیم که همه عمری باری نکشیدم که به هجران تو ماند  
زهی پیغمبری کز بیم و امید قلم راند بر افریدون و جمشید  
من قدم بیرون نمی یارم نهاد از کوی دوست دوستان معذورم داریم که پایم در گل است  
حرف سامان مزین ای خواجه که در کشور عشق هر که آهش به جگر نیست، توانگر باشد

به جان زنده دلان سعید! که ملک وجود  
نیرزد آن که دلی راز خود

بیازاری

موفق باشید. محبوب توماچ پور : ۰۹۱۱۳۷۵۰۵۴۳

سنجه ی آرایه های ادبی «کنکور ۹۵»

۱- آرایه های کدام گزینه در بیت زیر موجود نیست؟ (سراسری ریاضی ۹۵)

«چو آب آشفته جان بر کف دوانم تا کجا سروی به قد و قامتت بینم روان در پای او ریزم»

(۱) استعاره ، مراعات النظیر (۲) ایهام تناسب ، مجاز (۳) تشبیه ، تشخیص (۴) کنایه ، جناس

۲- کدام آرایه ها تماماً در بیت زیر وجود دارد؟ (سراسری تجربی ۹۵)

«ماه و پروین از خجالت رخ فرو پوشد اگر آفتاب آسا کند در شب تجلی روی تو»

(۱) مجاز - کنایه - تشبیه - استعاره (۲) استعاره - تلمیح - حسن تعلیل - تشبیه  
(۳) مجاز - اسلوب معادله - تضاد - کنایه (۴) تشخیص - حسن تعلیل - جناس - متناقض نما

۳- آرایه های بیت زیر کدام است؟ (سراسری انسانی ۹۵)

«چون تیر مدارید ز ما چشم اقامت کز قامت خم گشته در آغوش کمانیم»

(۱) لفّ و نشر - کنایه - تشخیص - جناس (۲) ایهام - تشخیص - مجاز - لفّ و نشر  
(۳) تشبیه - مجاز - استعاره - ایهام (۴) تشبیه - کنایه - استعاره - جناس

۴- بیت زیر فاقد کدام آرایه هاست؟ (سراسری هنر ۹۵)

«با شکوه کوه فضل ابر گریان بر جبال با وجود جود دستت برق خندان بر سحاب»

(۱) تشبیه ، تضاد (۲) استعاره ، جناس (۳) ایهام ، حس آمیزی (۴) تشخیص ، مراعات النظیر

۵- آرایه های موجود در بیت زیر کدام است؟ (سراسری هنر ۹۵)

«در حقیقت تنگدستی مایه ی دیوانگی است در چمن بید از غم بی حاصلی مجنون شود»

(۱) تشبیه - تضاد - کنایه (۲) حسن تعلیل - ایهام تناسب - اسلوب معادله  
(۳) کنایه - حسن تعلیل - تلمیح (۴) جناس - اسلوب معادله - تلمیح

۶- آرایه های بیت زیر کدامند؟ (سراسری زبان ۹۵)

«لب ببستم ز سخن ای گل خندان که مباد مردمان بوی تو یابند ز رنگ سخنم»

(۱) ایهام - حسن تعلیل - کنایه (۲) استعاره - حس آمیزی - کنایه  
(۳) استعاره - ایهام تناسب - تشبیه (۴) ایهام - تشبیه - حس آمیزی

۷- در عبارت زیر واژه های کدام گزینه طرفین سجع نیستند؟ (سراسری ریاضی ۹۵)

«در همان بحبوحه ی بخور بخور که منظره ی فنا و زوال غاز خدا بیامرز مرا به یاد بی ثباتی فلک بوقلمون و شقاوت مردم دون و مکر و فریب جهان پتیاره و وقاحت این مصطفای بد قواره انداخته بود باز صدای تلفن بلند شد بیرون جستم و فوراً برگشتم.»

(۱) جستم ، برگشتم (۲) پتیاره ، بد قواره (۳) بوقلمون ، دون (۴) فنا ، خدا

۸- در کدام بیت ، هر دو آرایه ی «تشبیه و استعاره» وجود دارد؟ (سراسری زبان ۹۵)

- ۱) صد باد صبا این جا با سلسله می رقصند این است حریف ای دل تا باد نپیمایی  
 ۲) اگر چه مهر بریدی و عهد بشکستی هنوز بر سر پیمان و عهد و سوگندم  
 ۳) پیش رویت دگران صورت بر دیوارند نه چنین صورت و معنی که تو داری ، دارند  
 ۴) ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا گو بیا سیل غم این خانه ز بنیاد ببر

۹- در همه ابیات زیر ، متناقض نما (پارادوکس) وجود دارد به جز ..... (سراسری خارج از کشور ۹۵)

- ۱) ز بندگی شما صد هزارم آزادی است که سلطنت کند آن کاو بود گدای شما  
 ۲) به روز، افغانی و شب ، یاربی داشت به یمن عشق خوش روز و شبی داشت  
 ۳) خامشی از کرده های بد به فریادم رسید بی زبانی ها زبان عذر خواهی شد مرا  
 ۴) دعوی هستی در این میدان دلیل نیستی است هر که فانی می شود موجود می دانیم ما

۱۰- ترتیب ابیات زیر از لحاظ داشتن آرایه های «تشبیه - ایهام تناسب - اسلوب معادله - مجاز» کدام است ؟ (ریاضی ۹۵)

- الف) گر نخواهد داد من امروز داد آن شاه حسن دامنش فردا به نزد دادگر خواهم گرفت  
 ب) ما که بستیم به دل نقش قد موزونش گو مؤذن ز پی بستن قامت باشد  
 ج) شکوفه شور فکنده است در گلستان ها شده است خوان زمین گم در این نمکدان ها  
 د) دل چو شد غافل ز حق فرمان پذیر تن بود می برد هر جا که خواهد اسب ، خواب آلوده را
- ۱) ج - ب - الف - د ۲) ج - ب - د - الف ۳) ب - ج - د - الف ۴) ب - ج - الف - د

۱۱- آرایه های «تشبیه ، استعاره ، حسن تعلیل ، ایهام و اغراق» به ترتیب ، در کدام ابیات آمده است ؟ (سراسری تجربی ۹۵)

- الف) ز سوز شوق، دلم شد کباب ، دور از یار مدام خون جگر می خورم ز خون فراق  
 ب) یا رب به وقت گل گنه بنده عفو کن وین ماجرا به سرو لب جویبار بخش  
 ج) بس که حرف حق کسی در دهر نتواند شنید گیرد اول در اذان گفتن مؤذن گوش را  
 د) ز تاب آتش سودای عشقش به سان دیگ دایم می زند جوش  
 ه) از آب دیده صد ره طوفان نوح دیدم وز لوح سینه نقشت هرگز نگشت زایل
- ۱) د - ج - ب - ه - الف ۲) د - ب - ج - الف - ه ۳) ه - ب - الف - ج - د ۴) ب - ج - الف - د - ه

۱۲- آرایه های «حسن تعلیل - ایهام تناسب - استعاره - تشبیه - اسلوب معادله» به ترتیب در کدام ابیات آمده است؟ (سراسری هنر ۹۵)

- الف) احرام چه بندیم چو آن قبله نه این جاست در سعی چه کوشیم که از مروه صفا رفت  
 ب) خبر چشم تر من که رسانید به ابر ؟ که به تعجیل تمام از سر در یا برخاست  
 ج) تن خاکی هدف ناوک دلدوز قضاست خبر از خویش نداری که کجایی در خواب  
 د) مشمت آبی می کند خواب گران را تار و مار قطره ی اشکی پی ویرانی عالم بس است  
 ه) دامن فرصت، دل بی تاب نتواند گرفت مشمت خاکی پیش این سیلاب نتواند گرفت
- ۱) ب - الف - ه - ج - د ۲) ب - ه - ج - د - الف ۳) الف - ب - ج - ه - د ۴) الف - ج - ب - د - ه

۱۳- آرایه های «حس آمیزی ، تلمیح ، کنایه ، جناس تام» به ترتیب در کدام ابیات وجود دارد ؟ (سراسری زبان ۹۵)

- الف) گر چه صد بار غمت خاک مرا داد به باد نیست بر خاطر من از تو غباری باری

ب) چشمت به خواب چشم مرا خواب می برد  
 ج) از سر یک دانه گندم در نمی آری گذشت  
 د) چنان بر صورت شیرین این دیوانه مفتونم  
 زلفت به تاب جان مرا تاب می برد  
 وز برای نزهت دل باغ رضوان بایدت  
 که در خاطر نمی گنجد خیال ملک پرویزم

الف - ج - ب - د (۱)      الف - د - ب - ج (۲)      د - ج - الف - ب (۳)      د - ب - الف - ج (۴)

۱۴- ترتیب توالی ابیات، به لحاظ داشتن آرایه های «استعاره، کنایه، حس آمیزی، جناس، تناقض» کدام است؟ (سراسری خارج از کشور ۹۵)

الف) ز کویش نسیم صبا بوی برد  
 ب) غریب نیست ز من گر غریب شهر خودم  
 ج) با باد بوده همره بوی تو در سحرگه  
 د) تا ابد بوی محبت به مشامش نرسد  
 ه) خواهی نکند خطش از دایره بیرون  
 به بویش دلم پی بدان کوی برد  
 که کرد عشق تو بیگانه آشنایان را  
 گل ها شنیده بویت خود را به باد داده  
 هر که خاک در میخانه به رخساره نرفت  
 هر حکم که فرماید سر بر خط فرمان باش

الف - ه - ج - ب - د (۱)      د - الف - ه - ج - ب (۲)      د - ه - ج - الف - ب (۳)      ه - ج - ب - الف - د (۴)

۱۵- آرایه ی مقابل کدام بیت نادرست است؟ (سراسری تجربی ۹۵)

۱) به لطف اگر بخوری خون من روا باشد  
 ۲) تو که زاهدی به پرهیز تو که عابدی سحر خیز  
 ۳) بوی جان از لب خندان قدح می شنوم  
 ۴) چون مست می شوید ز شرب مدام دوست  
 به قهرم از نظر خویشتن مران ای دوست (حسن تعلیل)  
 سر من مدام مست و شب من سحر ندارد (کنایه)  
 بشنو ای خواجه اگر زان که مشامی داری (استعاره)  
 مستی بنده هم به دعا آرزو کنید (ایهام)

۱۶- یکی از آرایه های مقابل کدام بیت نادرست است؟ (سراسری انسانی ۹۵)

۱) گوشه گیران قفس را نکهت گلشن بس است  
 ۲) از دل پر خون تراوش کم کند اسرار عشق  
 ۳) هم چو طوق قمریان آغوش ما گستاخ نیست  
 ۴) خطّ عذار یار که بگرفت ماه از او  
 دیده ی کنعانیان را بوی پیراهن بس است (تلمیح، جناس)  
 پرده پوش راز گوهر سینه ی دریا بس است (استعاره، کنایه)  
 جلوه ای از دور از آن سرو روان ما را بس است (واج آرایه، استعاره)  
 خوش حلقه ای است لیک به در نیست راه از او (ایهام، تشبیه)

۱۷- آرایه های مقابل کدام بیت تماماً درست است؟ (سراسری خارج از کشور ۹۵)

۱) سر منزل فراغت نتوان ز دست دادن  
 ۲) با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم  
 ۳) هر شبی در این ره صد بحر آتشین است  
 ۴) چنگ خمیده قامت می خواندت به عشرت  
 ای ساریان فروکش کاین ره کران ندارد (کنایه، استعاره)  
 یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد (جناس، استعاره)  
 دردا که این معماً شرح و بیان ندارد (اغراق، اسلوب معادله)  
 بشنو که پند پیران هیچت زیان ندارد (حس آمیزی، تشخیص)

معلم

تمرین آرایه

:تولاج پور

- ۱- چون خلیل ار طالب حبّ خلیلی، هستی ات بر باد ده  
 شو در آتش گر سر آن ماه داری ز آتش هجران بسوز
- تلمیح: مجاز: تشبیه: استعاره: کنایه:
- ۲- پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت  
 من چرا ملک جهان را به جوی نفروشم
- تلمیح: حسن تعلیل: تناسب: اشتقاق:
- ۳- نرگس مست نوازشگر مردم دارش  
 خون عاشق به قدح گر بخورد نوشش باد
- نغمه حروف: ایهام: استعاره:
- ۴- از اسب پیاده شو بر نطح زمین نه رخ  
 زیر پی پیلش بین ، شهمات شده نعمان
- تشبیه: ایهام تناسب: تلمیح:
- ۵- عقل بین کز بر سیلاب غم عشق گریخت  
 عالمی گشت و به گرداب خطر باز آمد
- استعاره: مراعات النظیر: تشبیه: تشخیص:
- ۶- زلف او دام است و خالsh دانه ی آن دام و من  
 برامید دانه ای افتاده ام در دام دوست
- نغمه حروف: تشبیه: مراعات النظیر:
- ۷- شور عشق از پرده دل عاقبت بیرون فتاد  
 این نمک تا چند پنهان در کباب من شود
- استعاره: تشبیه: ایهام تناسب: واج آرایه: کنایه: تضاد:
- ۸- ذره را تا نبود همت عالی حافظ  
 طالب چشمه ی خورشید درخشان نشود
- استعاره: تشخیص: تشبیه: حسن تعلیل: نغمه حروف:
- ۹- روی جانان طلبی آینه را قابل ساز  
 ورنه هرگز گل و نسرين ندمد ز آهن و روی

|                                                                                                                                                                                                                      |                |                  |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------|------------------|
| جناس:                                                                                                                                                                                                                | استعاره :      | مراعات النظیر:   |
| ۱۰- در گوهر جان بنگر اندر صدف این تن                                                                                                                                                                                 | کنایه :        | تشبیه :          |
| ۱۱- عقل باری خسروی می کرد بر ملک وجود                                                                                                                                                                                | تشبیه:         | تلمیح :          |
| ۱۲- تخم امید من از سعی فلک سبز نشد                                                                                                                                                                                   | اسلوب معادله : | تشبیه :          |
| ۱۳- چو صبح صادق آمد راست گفتار                                                                                                                                                                                       | تشبه :         | حسن تعلیل:       |
| ۱۴- ای دمت عیسی ، دم از روی مزن                                                                                                                                                                                      | مجاز:          | ایهام :          |
| ۱۵- صدایی گرم و جان بخش از میان خیمه ای بیرون می خزید و آهسته به گوش جان کاروانیان می نشست و زنگ غم را می زد.                                                                                                        | تشبیه:         | حسن آمیزی :      |
| ۱۶- خاک رهی گزیده ام ، تا چه بزاید آسمان                                                                                                                                                                             | مراعات النظیر: | استعاره :        |
| ۱۷- چرخ، گرد از هستی من گر بر آرد گو بر آر                                                                                                                                                                           | استعاره :      | تشبیه :          |
| ۱۸- "فراش باد صبا گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ی ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد . درختان را خلعت نوروزی قباس سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ رابه قدوم موسوم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده." | سجع:           | چند تشبیه دارد ؟ |

- ۱۹- «روزم مبارک است که روی تو دیده ام      بختم موافق است که بویت شنیده
- شکر خدای می کنم ای نور چشم من      کامروز بر جمال تو افتاد دیده ام»
- حس آمیزی :      استعاره :      جناس تام :
- ۲۰- دلم که چون سر زلف تو می رود بر باد      به دام عشق در افتاد هر چه بادا باد
- کنایه:      تشبیه:      جناس تام :      جناس ناقص :
- ۲۱- به هر موجی زبان بازی مکن چون خار و خس "صائب"      که خاموشی صدف را مخزن اسرار می سازد
- تشخیص :      استعاره :      تشبیه :
- واج آرایی :      تناسب :      کنایه:      حسن تعلیل :
- ۲۲- دو چشم من همی یاقوت و مروارید از آن بارد      که چون یاقوت، لب داری و مروارید، دندانی
- استعاره :      تشبیه :      تناسب:
- ۲۳- شمس را دیدم و مثل قمرش نور نداشت      پسته را دیدم وهمچون شکرش خندان نیست
- استعاره :      تناسب :
- ۲۴- تا مهر ماه چهره ی تو در دلم نشست      از مهر و ماه ، مهر به کلی بریده ام
- تشبیه :      کنایه :      جناس تام:      ایهام تناسب :
- ۲۵- شب چو در آید ای صنم کشته شوم به تیغ غم      باز نسیم صبحدم جان دهدم به بوی تو
- تشخیص :      ایهام :      استعاره :      تشبیه :
- ۲۶- کمند صید بهرامی ، بیفکن جام جم بردار      که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش
- تناسب :      تلمیح:      جناس :      ایهام:
- ۲۷- من دگر شعر نخواهم بنویسم که مگس      زحمتم می دهد از بس که سخن شیرین است



حس آمیزی :

حسن تعلیل:

۲۸- صاحب نام اند از ما عالم و ما تیره روز

چون نگین در حلقه ی گردون گردانیم ما

کنایه:

مجاز:

جناس:

تشبیه:

۲۹- سپر از سایه ی خورشید قدح کن زان پیش

کزکماندار فلک تیر شهابی بخوریم

تشبیه:

تناسب:

پارادوکس:

واج آرایه:

۳۰- مگر بشویم، از این دل، غبار هستی را

بر آستان تو عمری گریستم چون ابر

کنایه:

تشخیص:

اغراق:

تشبیه:

"بخش املا"

\*منابع مطالعاتی املا:

- ۱- فهرست گروه کلمات زبان فارسی سال دوم و سوم ۲- فهرست لغات پایان کتاب های درسی دوم ، سوم و چهارم (پیش دانشگاهی)
- ۳- توجه به لغاتی که در صفحات درآمدها ، درس ها ، توضیحات و خودآزمایی ها آمده اند (بی ستاره ها :واژه های بیرون از واژه نامه که اهمیت املائی دارند).

\*نکات مهم در املا:

۱- تشدید ، نقطه ، دندانه ، سرکج ، غلط املائی ، حساب نمی شود

← در زبان فارسی سال سوم خواندیم که مشدد نوشتن کلمات " عادی ، خارق العاده ، بررسی ، بودجه ، تقویت ، قضاة و..... غلط نگارشی یا ویرایشی حساب می شوند نه املائی .

← سرکج که غالبا به آن سرکش هم می گویند ؛ یعنی ، آن چه متفاوت بین "ک" و "گ" است . مثل «سوک و سوگ»

\*۲- غلط رسم الخطی ، غلطی است که دو شکل رایج دارد : ← به فعل نگاه کنیم:

← به کلماتی که واج میانجی «گ» دارند نگاه کنیم :

حذف نشدن "الف" فعل ها ، مثل "نیانداخت ، بیافروزد ، بیانکاشت ، بیاندوخت، و... " که املائی درستشان «.....،.....،.....،.....» است. حذف نشدن "ه" از آخر کلمات ، مثل "بنده گان ، زنده گی ، ستاره گان ، که باید به شکل "بندگان ، زندگی ، ستارگان" نوشته شوند

مثال: نیانداز ← نینداز / نیانجالد ← نینجامید / فرخنده گی ← فرخندگی / آفریده گان ← آفریدگان

۳- به رابطه ی معنایی لغات ، توجه کنید

یعنی ، رابطه ی ترادف ، تضاد ، تضمن ، ترکیب وصفی ، ترکیب اضافی ، و عطفی

مثال: تعلیم و تألم ، مخفی و مسطور ، مقلوب و مقهور ، خطا و ذلت ، ایجاظ و اطناب ، عزت و زلت

↓ ↓ ↓ ↓ ↓ ↓

( ) ( ) ( ) ( ) ( ) ( )

← غدار و فریفتگار ، ایجاز و اطناب ، گل و سنبل ، حس غریب ، تحلیل قوا ، توجه و عزلت

۴- دقت به املاي ترکیبات دخیل عربی که "ال" دارند. زیرا طراحان گاهی حرف "ا" را از "ال" آن ها حذف می کنند مثل:

اولولالباب ، اولی لابصار ، اولو لعزم ، کمال لملک ، فارغ لبال ، لباب لالباب و.... که همه ، غلط هستند زیرا "ا" در آن ها

حذف شده است .

۵- املاي کلمات خارج از کتاب های درسی ، غلط نیست و طراحان فقط به عنوان دام ، از آن ها استفاده می کنند ؛ یعنی مطمئن باشید

اگر در تست املا ، کلمه ای دیدید که در کتاب های درسی شما نیامده ، قطعاً املاش درست است .

۶- اتصال و انفصال کلمات ، معمولاً غلط املايی حساب نمی شوند ولی لطفأ حواستان به دو کلمه ی "علاقه مند ، اندیشه مند" باشد

← درس ششم ادبیات فارسی سال سوم "قاضی بست" : بو نصر..... باقی روز اندیشه مند بود و از این یاد می کرد (ص ۵۵)

۷- به املاي لغاتی که "واو معدوله" دارند دقت نمایید

← واو معدوله : واوی که در گذشته ، تلفظ می شده و به مرور زمان ، تلفظ آن حذف شده و خودش باقی مانده است. (تغییر

کرده) پس از صامت "خ" می آید.

← خوار ، خار / خواستن ، خاستن / خوان ، خان / خورد ، خرد / خویش ، خیش / .

مثال:

۸- به کلمات هم آوا و مشابه دقت کنید . کلماتی مثل صفیر و سفیر ، قدیر و غدیر ، نقض و نغز ، خوار و خار ، ذلت و زلت ،

گزاردن و گذاردن ، منسوب و منصوب ، تعلّم و تألم ، جذر و جزر ، انتصاب و انتساب ، مستور و مسطور ، امل و عمل ، هایل و

حایل (حائل) ، فراغ و فراق ، غالب و قالب ، ثواب و صواب ، غریب و قریب ، قدر و غدر ، خاستن و خواستن ، حذر و حضر ،

بهر و بحر ، حزم و هضم ، مرئی و مرعی ، براعت و برائت ، سمین و ثمین ، سلاح و صلاح ، ستور و سطور ، عاجل و آجل ،

محمل و مهمل و.....

۹- روش مطالعه و مهارت پاسخ گویی :

۱- املاي واژه را در کنار معنی اش نگاه کنید (در مورد واژ های هم آوا و مشابه ، راه تشخیص املاي درست ، فقط توجه به معنی واژه است .

۲- تسلط بر "املا" شامل سه مرحله الف : یادگیری ب: تثبیت ج : سنجش

الف: ابتدا کلمات را با شکل درست املايی شان می خوانید

ب: در دوره های معین مرور می کنید

ج: در کنار مرور ، در فواصل زمانی مناسب ، به سوالات پاسخ دهید " حل تست "

بچه ها فکر می کنم توضیحات زیر در مورد مصدر های "گذارن و گزاردن" به دردتان بخورد

"گذاشتن" در زبان فارسی به معنای قرار دادن و مجازا به معنی قرار داد کردن ، وضع کردن و تأسیس کردن است

مثال: بنیان گذار: مؤسس / قیمت گذار: کسی که تعیین کننده ی قیمت است . برخی از معانی رایج مصدر "گذارن"

۱- نهادن و قرار دادن: سرمایه گذار ۲- اجازه دادن ، رها کردن ، این را بگذار و برو ← بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران

"گزاردن" به معنی به جا آوردن ، ادا کردن ، اجرا کردن است . نماز گزار: ادا کننده ی نماز / خدمتگزار: انجام دهنده ی خدمت

\*پس به هنگام کاربرد آن ها به معنای آن توجه داشته باشیم . برخی از معانی رایج مصدر گزاردن :

۱- به جا آوردن و ادا کردن : سپاسگزار ، شکرگزار ۲- پرداختن و ادا کردن : وام گزار ، خراجگزار

۳- تعبیر و تفسیر کردن : خواب گزار

: